

قرآن مبین

(۴۱)

سوره یس

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة يس

فضيلت سورہ یس

۱

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): قَالَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبًا وَإِنَّ قَلْبَ الْقُرْآنِ يَسُ وَ مَنْ قَرَأَهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ أَوْ فِي نَهَارِهِ قَبْلَ أَنْ يَمْشِيَ كَانَ فِي نَهَارِهِ مِنَ الْمُحْفُوظِينَ وَ الْمَرْزُوقِينَ حَتَّى يُمْسِيَ وَ مَنْ قَرَأَهَا فِي لَيْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَنَامَ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَلْفَ مَلَكٍ يَحْفَظُونَهُ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَ مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ إِنَّ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ حَضَرَ غُسْلَهُ ثَلَاثُونَ أَلْفَ مَلَكٍ كُلُّهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ يُشِيعُونَهُ إِلَى قَبْرِهِ بِالاستِغْفَارِ لَهُ فَإِذَا دَخَلَ فِي لَحْدِهِ كَانُوا فِي جَوْفِ قَبْرِهِ يَعْبُدُونَ اللَّهَ وَ ثَوَابُ عِبَادَتِهِمْ لَهُ وَ فَسَحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّةَ بَصَرِهِ وَ أَوْ مِنْ مِنْ ضَعْفَةِ الْقَبْرِ وَ لَمْ يَزَلْ لَهُ فِي قَبْرِهِ نُورٌ سَاطِعٌ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ إِلَى أَنْ يُخْرِجَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ فَإِذَا أَخْرَجَهُ لَمْ تَزَلْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ يُشِيعُونَهُ وَ يُحَدِّثُونَهُ وَ يَضْحَكُونَ فِي وَجْهِهِ وَ يُبَشِّرُونَهُ بِكُلِّ خَيْرٍ حَتَّى يُجَوِّزُونَهُ عَلَى الصِّرَاطِ وَ الْمِيزَانِ وَ يُوقِفُونَهُ مِنَ اللَّهِ مَوْفِقًا لَا يَكُونُ عِنْدَ اللَّهِ خَلْقًا أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَّا مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَنْبِيَآؤُهُ الْمُرْسَلُونَ وَ هُوَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ أَقْفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ لَا يَحْزَنُ مَعَ مَنْ يَحْزَنُ وَ لَا يَهُمُّ مَعَ مَنْ يَهُمُّ وَ لَا يَجْزَعُ مَعَ مَنْ يَجْزَعُ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اشْفَعْ عَبْدِي أَشْفَعَكَ فِي جَمِيعِ مَا تَشْفَعُ وَ سَلْنِي أُعْطِكَ عَبْدِي جَمِيعَ مَا تَسْأَلُ فَيَسْأَلُ فَيُعْطَى وَ يَشْفَعُ وَ لَا يُحَاسَبُ فِيمَنْ يُحَاسَبُ وَ لَا يُوقَفُ مَعَ مَنْ يُوقَفُ وَ لَا يَذَلُّ مَعَ مَنْ يَذَلُّ وَ لَا يُكْتَبُ بِخَطِيئَةٍ وَ لَا بِشَيْءٍ مِنْ سُوءِ عَمَلِهِ وَ يُعْطَى كِتَابًا مَنْشُورًا حَتَّى يَهْبِطَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَيَقُولُ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ مِنْ خَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ وَ يَكُونُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ (ص).

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٢، ص ٤٨٠

امام صادق (ع): هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن، یاسین است. هرکس شامگاهان، پیش از خواب یا به هنگام روز، پیش از آنکه وارد شب شود، این سوره را بخواند، در کنف حمایت الهی خواهد بود و رزق و روزی بسیاری به وی خواهد رسید تا آنکه روز را سپری کند و به شب درآید. هرکس به هنگام شب، پیش از آنکه به بستر رود، آن را بخواند، خداوند عزوجل، هزار فرشته بر او می‌گمارد تا او را از شرارت هر شیطان رانده شده و از هرگونه بلا و آفت در امان بدارد و اگر فردای آن روز بمیرد، خداوند او را به بهشت وارد می‌کند و به هنگام غسل وی، سی هزار فرشته حاضر می‌شوند و همگی برای او طلب مغفرت کرده و با درخواست آمرزش برای وی، او را تا قبر مشایعت می‌کنند. چون وارد قبر شود، فرشتگان در درون قبر به عبادت خداوند می‌پردازند و ثواب عبادت ایشان برای او نوشته می‌شود. قبر به اندازه‌ی تیررس چشمانش گشاده می‌شود و از فشار قبر در امان می‌ماند و تا آن هنگام که خداوند، او را از قبر بیرون آورد، نوری تابناک در قبر اوست که تا پهنه‌ی آسمان امتداد دارد. چون خداوند او را از قبر بیرون آورد، فرشتگان او را همراهی کرده و با او سخن می‌گویند، و با چهره‌ای خندان با او روبرو می‌شوند، و او را به هرگونه خیر و خوبی مژده می‌دهند، تا آنکه او را از صراط و میزان می‌گذرانند. فرشتگان او را در برابر خدای عزوجل در چنان جایگاهی قرار می‌دهند که جز فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل، هیچ‌کس در جایگاهی چنین نزدیک به خداوند قرار نمی‌گیرد. او همراه پیامبران در مقابل خداوند می‌ایستد و با آنان که به اندوه نشسته‌اند، اندوهگین نمی‌شود، و با آنان که به وادی غم غلتیده‌اند، غمگین نمی‌گردد و با آنان که در وحشت و هراس فرورفته‌اند، هراسان نمی‌شود. سپس خداوند تبارک و تعالی به او می‌گوید: «شفاعت کن ای بنده‌ی من! تا در تمام آنچه که شفاعت می‌کنی، شفاعت را بپذیرم، و هرآنچه را که می‌خواهی ای بنده‌ی من! از من بخواه تا به تو عطا کنم. پس بنده، طلب می‌کند و به او داده می‌شود و شفاعت می‌کند و مورد شفاعت واقع می‌شود. به حساب دیگران رسیدگی می‌شود، ولی به حساب او رسیدگی نمی‌شود و آن‌گاه که همگان در موقف، ایستاده می‌شوند او را نمی‌ایستانند. با کسانی که به ذلت و خواری کشیده می‌شوند، ذلیل نمی‌گردد. گناهان او و هیچ‌یک از اعمال زشت او نگاشته نمی‌شود. به او نامه‌ای می‌دهند که از سوی خداوند فرود آمده است. مردمان، همگی و یکپارچه می‌گویند: «خداوند بسی منزّه و پاک است، این بنده حتی یک گناه نیز مرتکب نشده است و او از دوستان حضرت محمد (ص) می‌باشد».

الصَّادِق (ع): عَلَّمُوا أَوْلَادَكُمْ يَسَ فَإِنَّهَا رِيحَانَةُ الْقُرْآن.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۸۴ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۲۵

امام صادق (ع) به فرزندانان سوره ی یاسین را بیاموزید؛ همانا که این سوره، روح و ریحان قرآن است.

عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) أَنَّهُ قَالَ: وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) بِالْحَقِّ وَ أَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَا مِنْ شَيْءٍ تَطْلُبُونَهُ مِنْ حَرَزٍ مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ أَوْ سَرَقٍ أَوْ إِفْلَاتٍ دَابَّةٍ مِنْ صَاحِبِهَا أَوْ ضَالَّةٍ أَوْ آتِقٍ إِلَّا وَهُوَ فِي الْقُرْآنِ فَمَنْ أَرَادَ ذَلِكَ فَلْيَسْأَلْنِي عَنْهُ قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنِ الضَّالَّةِ فَقَالَ أَفَرَأَيْتَ يَسَ فِي رَكْعَتَيْنِ وَقُلْ يَا هَادِيَ الضَّالَّةِ رُدَّ عَلَيَّ ضَالَّتِي، فَقَعَلَ فَرَدَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ ضَالَّتَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۸۴ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۴

اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که فرمود: «سوگند بدان که محمد (ص) را به راستی فرستاده و خاندانش را گرامی داشته هیچ چیزی نیست که آن را بجوید از قبیل حرز و دعای حفظ از سوختن و غرق شدن و دزد زدگی و گریختن چهار پا از دست صاحبش و برای یافتن گمشده و برگشتن بنده ی گریخته جز این که همه در قرآن است و هر که آن را می خواهد، از من بپرسد». مردی برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین (ع) به من از آنچه وسیله ی ایمنی از سوختن و غرق شدن است، خبر بده!» فرمود: «سوره ی یس را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: ای راهنمای گمشده! گمشده ی مرا به من بازگردان. پس آن را انجام داد و خدای عزوجل حیوان گمشده اش را به او برگردانید».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات ۱ تا ۱۲:

یس ﴿۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

یس؛ سوگند به قرآن حکیم ۲

سوره یس در تجميع معارف قرآنی فوق العاده است. و دربردارنده آیاتی است که از غرر آیات قرآن کریم است. این سوره در لسان اهل بیت بسیار باشکوه وصف شده است. در وصف این سوره آمده است که قلب قرآن است؛ یا این که روح و ریحان قرآن است. درباره ی قلب قرآن بودن سوره یس آقای جوادی از قول مرحوم علامه می فرمود: مرحوم علامه گفتند روزی از آقای قاضی دلیل قلب قرآن بودن سوره یس را پرسیدیم. ایشان گفتند به جهت آیات پایانی سوره یس است: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (آیات ۸۲ و ۸۳). برخی نیز به جهت آیه ی ۱۲ سوره می دانند: إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ.

سوره با حروف مقطعه آغاز می گردد. عرض شد که حروف مقطعه سرّی است میان خداوند و حبیبش محمد. البته که ممکن است خداوند متعال خواصّی از اولیائش را بر سرّ آن آگاه کند. درباره ی آیه ی اول سوره نظر دیگری نیز وجود دارد که مؤید روایی هم دارد. آقای جوادی حفظه الله می فرمود در لغتی از لغات عرب یس به معنای یا أَبُهَا الانسان است؛ که مراد وجود مبارک پیامبر اکرم (ص) است. آیات بعدی که درباره ی پیامبر است نیز این نظر را می تواند تأیید کند.

سپس به قرآن سوگند خورده می‌شود. سوگند به قرآن نشان‌دهنده‌ی این است که سوره‌ی یس حاوی معارفی بلند است. برای قرآن وصف حکیم آورده شده است. حکمت علمی است که ضرورتاً مصاب به واقع است. بنابراین مطالبی که در قرآن آمده است مطابق بر حقیقت، و مصاب به واقع است. لطیفه‌ای دیگری که در آمدن وصف حکیم برای قرآن می‌توان بیان کرد این است که نفرمود قرآن دارای حکمت است، بلکه نفرمود قرآن حکیم است. حکیم درباره‌ی کتاب یا متن به کار نمی‌رود. درباره‌ی کتاب باید گفت حاوی حکمت است. حکیم درباره‌ی کسی که دارای عقل و حیات است معنا دارد. بنابراین قرآن کتاب و متن نیست. زنده است، و برای هر مخاطب تجلی نویی دارد. دقت در این امر بسیار مهم، باب‌های فراوانی را به سوی ما خواهد گشود.

الرَّسُولُ (ص): لَا تَدْعُنِي إِلَّا بِيَا عَبْدَهُ فَإِنَّهُ أَشْرَفُ أَسْمَائِي وَرَوْفًا وَرَحِيمًا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ وَ سَمَاءُ عَبْدَ اللَّهِ فِي قَوْلِهِ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ وَ سَمَاءُ طه وَ يس وَ مُنْذِرًا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۸۶ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۱۸

پیامبر (ص): مرا فقط با ندای «ای بنده خدا» فرا خوانید که این ارجمندترین نام من است. و حق تعالی ایشان را رئوف و رحیم نامید و فرمود: و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است! (توبه/۱۲۸) و نیز عبدالله؛ و فرمود: هنگامی که بنده‌ی خدا [محمد] به عبادت برمی‌خاست و او را می‌خواند. (جن/۱۹) و طه و یس و منذر و فرمود: تو فقط بیم‌دهنده‌ای! (رعد/۷).

عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ حَضَرَ الرُّضَا عَلَى بْنِ مُوسَى (ع) عِنْدَ الْمَأْمُونِ بِمَرَوْ وَ قَدْ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْعِرَاقِ وَ خُرَاسَانَ فَقَالَ الرُّضَا (ع) أَخْبِرُونِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ فَمَنْ عَنَى بِقَوْلِهِ يَسْ. قَالَ الْعُلَمَاءُ يَسْ مُحَمَّدٌ (ص) لَمْ يَشْكُ فِيهِ أَحَدٌ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا (ص) وَ آلَ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ ذَلِكَ فَضْلًا لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ كُنْهَ وَصْفِهِ إِلَّا مِنْ عَقْلِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يُسَلِّمُ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ فَقَالَ تَعَالَى: سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ قَالَ: سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ قَالَ: سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ نُوحٍ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ لَمْ يَقُلْ سَلَامٌ عَلَى آلِ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ قَالَ: سَلَامٌ عَلَى آلِ يَسَّ يَعْنِي آلَ مُحَمَّدٍ (ص).

بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۸۴، تحف العقول، ص ۴۳۲

ریان بن صلت گوید: امام رضا (ع) در مرو در مجلس مأمون حاضر شد، در مجلس او جمعی از دانشمندان عراق و خراسان جمع بودند؛ مأمون رو به آنها گفت: «مرا از تفسیر این آیه از کلام خدای عزوجل: یَسْ، وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ، إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (یس/۴۱) خبر دهید که مقصود از یَس کیست؟» علماء گفتند: «مقصود از آن محمد (ص) است و کسی در آن شک ندارد». امام رضا (ع) فرمود: «پس خدا به محمد (ص) و آل محمد (ص) فضلی داده که احدی به کنه آن نمی‌رسد مگر با عقلش؛ و این برای آن است که خدا بر کسی سلام نداده جز به پیغمبران و فرموده است: سلام بر نوح در عالمیان. (صافات/۷۹) و فرمود: سلام بر ابراهیم. (صافات/۱۰۹) و سلام بر موسی و هرون. (صافات/۱۲۰) و نفرمود: سلام بر آل نوح و سلام بر آل موسی و بر آل ابراهیم ولی فرمود: سَلَامٌ عَلَى آلِ یَسَّ یعنی آل محمد (ص)».

إِنَّكَ لَنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾

بی شک تو از پیامبرانی ۳ بر راهی مستقیم ۴

جواب قسم وجود مبارک پیامبر اکرم است. می فرماید حقاً تو از پیامبران هستی. طلیعه‌ی سوره‌ی یس بسیار زیبا و باشکوه است. پیامبر و قرآن یکی هستند، عدل یکدیگرند. در این آیات از قرآن به پیامبر، و از پیامبر به قرآن باز می گردیم. سپس می فرماید تو بر صراط مستقیم قرار داری. راه و روش زندگی تو صراط مستقیم است. به همین جهت در سوره‌ی حمد یک دعا بیشتر نداریم: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ. یعنی ما را به راهی که پیامبر در آن است رهنمون باش. نمی فرماید پیامبر در صراط مستقیم است، بلکه می فرماید: عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ یعنی محاط بر راه مستقیم است. به عبارت دیگر پیامبر خود صراط مستقیم است. بنابراین دعای سوره‌ی حمد معنایش همان صلوات است. به عبارت ادق پیامبر هم راه است هم مقصد. جز این نمی توان بر راه محاط بود. تأمل بفرمایید.

الرَّسُولُ (ص): فَلَا أَزَالُ وَقِفًا عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَ مُحِبِّي وَ أَنْصَارِي وَ مَنْ تَوَلَّانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ فِي بَابِ الشَّفَاعَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۴۹۲ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۹

از پیامبر (ص) روایت است: من همچنان بر پل صراط ایستاده‌ام و درخواست می کنم و می گویم: پروردگارا شیعه‌ی من و دوست من و یاران من و هر که را که در دار دنیا مرا به ولایت پذیرفته است؛ سالم بدار! تا اینکه به شفاعت کشیده می شود.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

نازل شده از عزیزی بسیار مهربان ۵ تا گروهی را اندرز دهی که نیاکانشان بیم داده نشدند، از این رو غافل بودند. ۶

باز سخن به قرآن عزیز باز می‌گردد. می‌فرماید این قرآن از جانب خدایی که عزیز و رحیم است نازل شده است. آمدن این دو صفت لطافتی شیرین دارد. خداوند عزیز است، یعنی قاهر بر همه‌ی ماسوی است، و همه مقهور او هستند؛ اما عزّتش همراه با رحمت است. همراهی این دو وصف کام جان اهل خدا را شیرین می‌کند.

می‌توانیم اندکی در عزّت و رحمت دقیق شویم. عزیز در خلق به کسی گویند که به کسی اظهار نیاز نمی‌کند. البته که نسبی است، و به طور مطلق در انسان‌های عادی ممکن نیست. اندکی دقت بیشتر ما را به این معنا می‌رساند که دلیل عزّت در خلق این است که دارایی و کمالات شخص را از آن او نمی‌داند. بنابراین اگر تنگدست باشد، یا نیاز به توجّه و محبّت داشته باشد، از شخص دیگری آن را مطالبه نمی‌کند. حال به خداوند بازگردیم. عزیز بودن او به این معنا است که اولاً افعال انسان را از خود انسان نمی‌بیند، ثانیاً اوصاف و کمالاتش را از انسان نمی‌بیند، و ثالثاً خود انسان را هم غیر از اتصال حقیقی به خود نمی‌بیند؛ بنابراین فوق و محاط بر ماسوی است. اگر کسی در هستی رشحاتی از عزّت دارد، نمودی از عزّت خداوند است. فرمود: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِتَّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (سوره نساء، آیه ۱۳۹)

اما رحمت و رحمانیت که هر دو از رحم است را در خلق جست‌وجو کنیم. مهربانی مطلق به شکلی که فقط محبوب در میان باشد را در میان خلق به‌سادگی نمی‌توان یافت. هزاران هزار خدعه و نیرنگ در نفس وجود دارد که انسان را بازیگری قهار در هستی کرده است. چنان‌که حتی خودش هم متوجّه آن نیست. فکر می‌کند در حقّ دیگران محبّت بی‌منت می‌کند، اما در واقع و حقیقت فقط برای خودش می‌کند. جهات مختلفی در میان است، مانند: دلسوزی، عذاب وجدان، حسّ خوشایند خوب بودن، و ... گویند محبّت مادر به فرزند بی‌شائبه و مطلق است. شاید در گذشته چنین بوده است، اما اکنون مادران زیادی نیز نیستند که مطلق و رها محبّت کنند، و خود در میان نباشند. البته انکار نمی‌کنم که گاه و فقط گاهی میان عاشق و معشوقی حقیقی این رابطه شکل می‌گیرد. حال به خداوند مهربان بازگردیم. محبّت او به

هستی مطلق و بدون نیاز است. علّتش را در عزّت بیان کردیم. بزرگترین محبّت او به ماسوی، هستی بخشیدن به آنها است. انسان اگر در طول زندگیش حتی لحظاتی این محبّت را در شخصی نسبت به خود ببیند، ذلیل و بیچاره‌اش می‌شود. حتّی اگر اشتباه کند و آن محبوب این محبّت را در حقّ او نداشته باشد. خاصّیت محبّت حقیقی همین است. اگر انسان در دنیا این تجربه را داشته باشد، و بفهمد که در تطبیق اشتباه کرده است، و مشاهده کند که این محبّت فقط از آن خدا است، و خداوند از نیاز به خلق مطلقاً عاری است، و محبّتش به ماسوی فقط برای خودشان است، بیچاره‌اش می‌شود. بیچارگی که زیباترین حال به زعم حقیر در هستی است.

قرآن نازل شده است تا با آن مردم را اندرز دهی. مردمی که پیش از بعثت تو در غفلت بودند. چرا که مدّت مدیدی پیامبری مبعوث نشده بود. مراد از آباؤُهُم همان طور که علامه فرموده است، می‌تواند اشاره به دوره‌ی فترت پس از مسیح باشد، و می‌تواند اشاره به قریش که از لحاظ زمانی نزدیک‌ترند باشد. به نظر حقیر احتمال این که اشاره به اعراب داشته باشد بیشتر است. دوره‌ی فترت اکثر مردم مؤمن بودن و مسیحی. درست است که بسیاری از آنها موحد نبودند، امّا کافر هم نبودند. امّا اعراب در جهل و کفر غوطه‌ور بودند. هنوز بت می‌پرستیدند و گویا هیچ‌گاه از معارف رشحه‌ای به آنها نرسیده بود.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

فرمان الهی بر بیشترشان حتمی شده است، به همین جهت ایمان نمی آورند. ۷

اکثر انسان‌ها به حقیقت ایمان نمی آورند. این مطلب در آیات بسیاری از قرآن مورد تأکید قرار گرفته است. قرآن سراسر آیاتی است که با اکثر آغاز، و با عدم باور ختم می گردد. در این آیه هم خداوند می فرماید اکثر آن‌ها ایمان نمی آورند. این اکثرها تأملی عمیق می طلبد. کنون اکثر انسان‌ها ظاهراً باوری دارند، حال به هر آئین و دینی که باشند. ناباوران در برابر باورمندان اندکند. دعب مسلمانان این است که برای رهایی از تفکر، اکثر را به غیر مسلمان حمل می کند، و خود را اقل با ایمان می دانند! در حالی که بارها و بارها در قرآن آمده است اکثر انسان‌ها ایمان ندارند! در میان هر آئینی این اکثر و اقل هست. باید اندیشه کرد با وجود این که به ظاهر اکثر انسان‌ها باورمندند، چرا گفته شده است اکثراً ایمان ندارند؟ شاید دلیل این باشد ایمانی که ما داریم با ایمانی که مقبول خداوند متعال است فاصله‌ی بسیار دارد. ایمان آثاری دارد که در قرآن بیان شده است. می توان وجود و عدم وجود آثار را در خود بررسی کرد، اگر آثار نبود که عموماً نیست، باید در آنچه ایمان می پنداریم شک کنیم. نکته‌ی مهم در خطابات قرآنی این است که خود را مخاطب آیات بدانیم، نه دیگران را!!!

باری، ابتدای کریمه مطلبی بیان می شود که باید در آن دقت بیشتری نمود. ظاهر آیه این است که ایمان نیاوردن برای آن‌ها مقدر شده است، و دیگر ایمان نخواهند آورد. فرمود: لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ. این بحث قضا و قدر است، و جبر و اختیار؛ مجال این بحث ذیل این کریمه نمی باشد. بحث مبسوط عقلی و نقلی می طلبد؛ که به تدریج به فضل خدا بیان خواهد شد.

در این آیه مراد این است که مسیر باور و زندگی اکثر انسان‌ها رو به انحطاط است. انسانی که خود را در مسیر سقوط قرار داده است، ناگزیر سقوط خواهد کرد. نمی شود انسان خود را غرق امیال مادی نماید و الهی گردد. مسیر خداوند روشن است، و بارها و بارها در آیات بیان شده است.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

غل‌هایی بر گردن‌ها تا چانه‌هایشان نهاده‌ایم، به همین جهت سرهایشان بالا مانده است. ۸

قمح:

مقایس: يدلّ على صفة تكون عند شرب الماء من الشارب، و هو رفعه رأسه.

این کریمه بیان حال کافران در آیه‌ی پیش است. توجّه نکردن آن‌ها به حقیقت در قالب تمثیل بیان گردیده است. غل و زنجیری بر گردن‌هایشان تا چانه قرار داده‌ایم؛ این زنجیرها باعث می‌شود سرهایشان بالا بماند؛ و نتوانند سرشان را حرکت دهند، و پایین بیاورند. تمثیلی است به این جهت که در ملک و مُلک خود را گرفتار کرده‌اند، چنان که هر گونه رهایی را بر خود ناممکن کرده‌اند.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

پیش‌رو و پشت‌سرشان سدّی نهاده‌ایم، و دیدگان آن‌ها را پوشانده‌ایم، چنان که چیزی نبینند. ۹

آیه‌ی ۹ نیز بیان دوم تمثیلی برای حال کوردلان است. حال این‌ها چنان است که گویا پیرامونشان سدّ و حائلی است که در میان آن محصور مانده‌اند، و هیچ راهی به برون ندارند، و کاملاً پوشانیده شده‌اند، بنابراین دیگر هیچ نمی‌بینند! وقتی کسی غیر از محسوسات نخواهد باوری داشته باشد در این حال گرفتار می‌شود.

ذیل لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ عرض شد که خداوند کسی را به ضلالت نمی‌کشد، مسیر زندگی انسان است که او را در وادی گمراهی قرار می‌دهد. آیات ۸ و ۹ نیز دو تمثیل برای انسان کور دل است. خداوند متعال ربّ و هادی است؛ امّا هنگامی که انسانی خود را آلوده‌ی دنیا کند، و قلبش را به حقایق ببندد، راه هدایت را بر خود بسته است.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

آنان را اندرز دهی یا ندهی فرقی نمی‌کند، ایمان نخواهند آورد. ۱۰

باری این انسان‌ها را بیم دهی یا نه هیچ فرقی نمی‌کند. این‌ها قلب خود را میرانده‌اند. دیگر کوچک‌ترین شنوایی به حقیقت ندارند. آیه‌ی ۱۰ جمع‌بندی آیات گذشته است.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ ۖ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

اندرز تو تنها برای کسی است که تابع قرآن است و از خدای رحمان در نهان خشیت دارد؛ پس ایشان را به مغفرت و پاداشی کریمانه بشارت ده. ۱۱

تنها کسانی اندرز و بیم در وجودشان اثر می‌کند که دو ویژگی داشته باشند:

اول مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ: مراد از ذکر قرآن است. تبعیت از قرآن یعنی قرآن کتاب بالینی او باشد. با قرآن انس داشته باشد، و هر لحظه از زندگیش را با قرآن پُر کند. معارف را از قرآن کسب کند، و اعمالش را مطابق با آن تنظیم نماید. و همان‌طور که عرض شد در آیات ابتدایی قرآن و پیامبرِ عدل یکدیگر بودند، بنابراین اتباع از قرآن و پیامبر یکی است. باید دقت داشت که سرّ اتباع که منتهی به نجات می‌گردد استمرار است. همان‌طور که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی جنّ فرمود: **وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا.**

دقت مضاعفی که می‌توان داشت این است که ذکر معنایی عام دارد، که در این آیه به قرآن و پیامبر اختصاص پیدا کرده است. بنابراین تبعیت از ذکر می‌تواند به معنای دائم‌الحضور بودن نیز باشد. توجه دائمی شاید مهم‌ترین ابزار برای سالک راه خدا باشد. روشن است که بستر زندگی اگر مناسب نباشد، امکان توجه وجود نخواهد داشت. کسی که دائماً به اموری مشغول است، نخواهد توانست متوجه باشد. این امور شغل، درس، ورزش، و به طور کلی هر چیزی است که

برای زمانی ذهن و جان انسان را به طور کامل به خود مشغول کند. سالک لازم است کارهایش را طوری تنظیم کند که همه‌ی وجودش در آن کار مته‌ز نشود. شغلی را انتخاب کند که ساعت‌های طولانی ذهنش را به طور کامل مشغول نکند، و قس علی‌هذا.

دوم **خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ**: خشیت رقت قلب است که گاه خود را به شکل خوف نشان می‌دهد. خشیت با دو قید وصف شده است: رحمان و غیب. خشیت از خدای رحمان یعنی رقت قلب در او از انس و رحمت است، نه از خوف و بیم. دقت بفرمایید. می‌توان آن را محبت عمیقی دانست که قلب را مشتاق دائمی خداوند می‌کند.

خشیت در غیب یعنی در همین عالم ماده که سرشار از غفلت و امیال سرکش است خشیت دارد. در این عالم اگر خشیت داشت طریق الهی را طی خواهد کرد.

آری چنین انسانی را به مغفرت و پاداشی کریمانه بشارت ده. یعنی پیامبر چنین انسانی را در آغوش رحمت بگیر. مغفرت یک لغت است و دریای معانی. مغفرت یعنی پوشاندن. خداوند در حله‌ی اول معاصی او را می‌پوشاند، در حله‌ی دوم عیوبش را، در رتبه‌ی سوم باورها و خطورات غیر الهی را، در رتبه‌ی چهارم خودش را می‌پوشاند؛ و جز حق باقی نمی‌ماند.

حتماً چنین انسان الهی اجری کریمانه خواهد داشت. اجر او دیگر متناسب با باورها، صفات، و اعمالش نیست؛ بلکه پاداشش با کرم خداوند متعال است، که قابل بیان نیست.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

این ما هستیم که مردگان را زنده می‌کنیم، و هر آنچه پیش فرستاده‌اند و آنچه از خود به جای گذاشته‌اند را ثبت می‌کنیم؛ و همه چیز را در جانی روشن احصاء می‌کنیم. ۱۲

این کریمه جمع‌بندی آیات قبل، و پایان‌بندی بخش اول سوره یس است. این‌که فرمود ما هستیم که مردگان را زنده می‌کنیم، شامل مرده‌دلان نیز می‌شود. و هر آنچه هستند و می‌کنند را ثبت و ضبط می‌کنیم. هر آنچه می‌کنند، و هر آنچه از خود باقی می‌گذارند، همه ثبت می‌شود. مراد از آثَرَهُمْ می‌تواند همان باقیات‌الصالحات مصطلح باشد. برداشت ابتدایی از کریمه قیامت کبری است.

كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ: همه چیز در هستی در لوحی محفوظ جمع و احصاء می‌شود. به بیان مرحوم علامه چهار اسم لوح محفوظ، ام‌الکتاب، کتاب‌مبین، و امام‌مبین، همگی دال بر یک معنا هستند. البته که لطافتی در متفاوت آمدن آن‌ها می‌باشد. معلوم است که لوح محفوظ کتاب فیزیکی نیست، ظهوری از علم الهی است که برای ما قابل درک نمی‌باشد. احصاء در لوح یا کتاب تأثیری عمیق در باور و اعمال انسان دارد. انسان رها نیست، همواره در پیشگاه خداوند است. همه‌ی باور، صفات و اعمالش در پیشگاه الهی است.

آیه ۲۹ در سوره‌ی جاثیه به فهم احصاء در امام‌مبین کمک می‌کند: هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. دَقَّتْ عجیبی در آمدن نَسْتَنْسِخُ هست، به این روایت دَقَّتْ بسیار کنید:

عن عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ نَ وَالْقَلَمِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْقَلَمَ مِنْ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهَا الْخُلْدُ ثُمَّ قَالَ لِنَهَرٍ فِي الْجَنَّةِ كُنْ مِدَاداً فَجَمَدَ النَّهْرُ وَكَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الثَّلْجِ وَأَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ ثُمَّ قَالَ لِلْقَلَمِ اكْتُبْ قَالَ يَا رَبِّ مَا أَكْتُبُ قَالَ اكْتُبْ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَكَتَبَ الْقَلَمُ فِي رَقٍّ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْفِضَّةِ وَأَصْفَى مِنَ الْيَاقُوتِ ثُمَّ طَوَاهُ فَجَعَلَهُ فِي رُكْنِ الْعَرْشِ ثُمَّ خَتَمَ عَلَى قَمِ الْقَلَمِ فَلَمْ يَنْطِقْ بَعْدُ وَلَا يَنْطِقُ أَبَداً فَهُوَ الْكِتَابُ الْمَكْنُونُ الَّذِي مِنْهُ النُّسخُ كُلُّهَا أَوْ لَسْتُمْ

عَرَبًا فَكَيْفَ لَا تَعْرِفُونَ مَعْنَى الْكَلَامِ وَ أَحَدُكُمْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ انْسخْ ذَلِكَ الْكِتَابَ أَوْ لَيْسَ إِنَّمَا يُنسخُ مِنْ كِتَابٍ آخَرَ مِنَ الْأَصْلِ وَ هُوَ قَوْلُهُ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۴، ص ۲۳۸ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۶۶

عبد الرحیم قصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی آیه‌ی ن وَالْقَلَمِ (قلم/۱) پرسیدم. فرمود: «به راستی خداوند قلم را از درختی در بهشت به نام خلد آفرید. سپس به نهری از بهشت فرمود: «مداد شو» و آن نهر بسته شد و از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر بود. سپس به قلم فرمود: «بنویس»! گفت: «پروردگارا چه بنویسم»؟ فرمود: «بنویس آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود و قلم در برگی سفیدتر از نقره و پاک‌تر از یاقوت نوشت، سپس خدا آن را لوله کرد و در رکن عرش نهاد سپس دانه‌های قلم را مهر کرد و پس از آن سخن نگفت و هرگز نخواهد گفت و همان است کتاب مکنونی که همه‌ی نسخه‌ها از آن است. آیا شما عرب نیستید؟ چگونه معنی سخن را نمی‌فهمید، یکی از شما به یارش می‌گوید: از این کتاب نسخه‌ای بردار، آیا این طور نیست که نسخه از کتاب دیگر است و اصل همان است و آن کلام خداوند متعال است که فرمود: إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

چه عمقی در کلام الهی است که حضرت صادق علیه السلام چنین آن را می‌گشاید. نسخ با نَسْتَنْسخُ تفاوت دارد. نسخه نوشتن با استنساخ متفاوت است. نسخه نویسی نوشتن از ابتدا است. استنساخ نسخه‌برداری از متن اصلی است. مانند این که از روی کتابی نسخه‌ای دوباره نوشته شود. حضرت می‌فرماید مگر شما عرب نیستید! آمده نَسْتَنْسخُ یعنی اصلی موجود است و حال از آن نسخه‌برداری می‌شود! آن اصل همان امام مبین و لوح محفوظ و ... است. (جان ناقابل فداى حضرت)

همان‌طور که بیان شد هر کدام از این ۴ اسم لطافتی دارند. در سوره‌ی یس **إِمَامٌ مُّبِينٌ** آمد؛ ترجمه کردیم: جانی روشن؛ برداشتی ذوقی است. می‌توان **إِمَامٌ مُّبِينٌ** را خلیفه‌ی الهی دانست. اگر چنین بود معانی دیگری از آیه قابل برداشت است که این اوراق وسعت پرداختن به آن را ندارد.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۱۳﴾

برای آن‌ها مردم قریه‌ای را مثال بزن، آن‌گاه که پیامبران به آن‌جا آمدند. ۱۳

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿۱۴﴾

آن هنگام که دو تن را نزدشان فرستادیم، ایشان را تکذیب کردند، آن دو را با نفر سوم تقویت کردیم، گفتند: ما به سوی

شما فرستاده شده‌ایم. ۱۴

در ادامه‌ی سوره، داستان قومی نقل می‌شود که سه فرستاده‌ی خدا به سویشان رفتند. داستان اینان در فضایی بی‌زمان و مکان تعریف می‌شود. روش قرآن این است، داستان‌ها را برای غایتی نقل می‌کند؛ و به حواشی که عموم ما انسان‌ها به آن علاقه داریم نمی‌پردازد. به همین جهت در زمان این داستان اقوالی نقل شده است؛ حقیر به دلیلی که عرض شد از بیان این اقوال خودداری می‌کنم.

خداوند به پیامبر اکرم می‌فرماید حکایتی را برای مخاطبین قرآن تعریف کن. داستان از این قرار است که دو فرستاده‌ی الهی به سوی آبادی رفتند. مردم آن آبادی این فرستادگان را تکذیب کردند. خداوند فرستاده‌ی سوّمی را به سویشان فرستاد؛ با حضور نفر سوم وجهه و توان فرستادگان فزون گشت. این سه نفر به مردم اعلام کردند که ما فرستاده‌ی خداوند هستیم. پس از جانب خود سخنی به شما نخواهیم گفت.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْتُمْ إِذَا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، و خدای رحمان چیزی فرو نفرستاده است، شما فقط دروغ می‌گویید. ۱۵

مردم در پیامبر بودن آن‌ها تشکیک کردند. اکثر اقوام در طول تاریخ همین شبهه را داشتند. در این که خدایی وجود دارد معمولاً شک نداشتند. چنان که از آیه نیز برمی‌آید: مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ؛ خداوند را به رحمانیت قبول داشتند. تشکیک مردم عموماً در ادعای انبیاء مبنی بر پیامبر بودن بوده است. این ادعا بر مردم بسیار ثقیل می‌آمده است. به این جهت که نمی‌توانستند بپذیرند شخصی مانند خودشان که معمولاً میان خودشان می‌زیسته است روزی خود را پیامبر معرفی کند. تکبر مانع می‌شد که شخصی مانند خود را در ارتباط مستقیم با خداوند ببیند که بر او وحی می‌شود. با خود می‌اندیشیدند که چرا به ما وحی نشود؟! به علاوه که می‌دانستند اگر بای بسم الله انبیاء را باور کنند، باید تا انتهایش را بپذیرند؛ و این مستلزم دست کشیدن از زندگی و تمایلات مادی‌شان می‌شد. برای همین از ابتدا انبیاء را تکذیب می‌کردند و خود را راحت می‌کردند.

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

(پیامبران) گفتند: پروردگارمان می‌داند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. ۱۶

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

و ما وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نداریم. ۱۷

سخن پیامبران در پاسخ قوم بسیار جالب است. آن‌ها را متهم به دروغ‌گویی کردند؛ به طور طبیعی باید پاسخی داده شود که رد ادعای آن‌ها باشد؛ مانند این که معجزه‌ای بیاورند، یا استدلالی کنند. اما این پیامبران در واقع پاسخ آن‌ها را ندادند. بلکه سخنی مبتنی بر فطرت سالم بیان کردند: رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ. گفتند خدای ما که رب ما است می‌داند که ما را

فرستاده است! خب تشکیک این‌ها در پیامبر بودن آن‌ها بود؛ اما پیامبران دوباره مرسل بودن خود را بیان نمودند. این پاسخ نشان می‌دهد که انبیاء سخنان مطابق پیامبر درونی یا همان فطرت است. سخن انبیاء مؤیدی باطنی دارد؛ و نیازی به تأیید بیرونی ندارد. البته که اگر مخاطب فطرت الهی‌اش را زیر امیال و دنیاپرستی دفن کرده باشد، تأییدی از درون نخواهد یافت.

در ادامه فرستادگان الهی گفتند: وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ ما تنها یک وظیفه و مسئولیت داریم، این که آن‌چه خداوند به عهده‌ی ما گذاشته است را به طور کامل انجام دهیم. بعدش دیگر با ما نیست. ما باید پیام خداوند را به وضوح به شما می‌رسانیم که رساندیم.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

گفتند: ما به شما فال بد زده‌ایم، اگر دست نکشید سنگسارتان می‌کنیم، و عذابی سخت از ما به شما خواهد رسید. ۱۸

قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

(پیامبران) گفتند: فال بد از خودتان است اگر بیندیشید، شما مردمی متجاوزید. ۱۹

طیره فال بد زدن است. در گذشته چنین بوده است که بعضی از پرندگان مانند کلاغ را به فال بد می‌گرفتند. تطییر در معنا وسعت یافت، و شامل هر آن چیزی شد که به فال بد گرفته شود.

مردم آن آبادی در پاسخ پیامبران گفتند: ما درباره‌ی شما فال بد زده‌ایم، یعنی شما را شوم می‌دانیم، بنابراین سخنانتان برای ما هیچ فایده‌ای ندارد. یا خود از این ابلاغ دست بکشید، یا ما شما را سخت عذاب خواهیم کرد. برای این که تأثیر کلامشان بیشتر گردد گفتند شما را سنگسار خواهیم کرد. می‌خواستند با این تهدید روشن پیامبران را منصرف کنند و پی زندگیشان برونند.

پیامبران در پاسخ گفتند: این شما هستید که با نافرمانی از حقّ، دچار فال بد هستید نه ما! اگر اندکی به خود می‌آمدید و فکر می‌کردید می‌فهمیدید که هر چه ما شما را به آن دعوت می‌کنیم برای خودتان است. اما متأسفانه شما در دنیاپرستی راه افراط را در پیش گرفته‌اید؛ شما قومِ مسرفی هستید. در نافرمانی از حدود خارج شده‌اید و متجاوزید.

چند روایت درباره‌ی طیره نقل کنیم، به این جهت که این باور امروزه هم رواج بسیاری دارد، و خرافاتِ بسیاری پیرامون آن جریان دارد.

۱

الصّادق (ع): أَنَّ الطَّيْرَةَ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّنَتْهَا تَهَوَّنَتْ وَإِنْ شَدَّدَتْهَا تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئاً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۱۴ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۱۱۰

امام صادق (ع): فال بد به دل تو مانده است، اگر آن را آسان گیری، آسان است؛ و اگر آن را سخت بگیری سخت است؛ و اگر آن را هیچ‌شماری چیزی نیست.

۲

الرّسول (ص): كَفَّارَةُ الطَّيْرَةِ التَّوَكُّلُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۱۴ / الکافی ج ۸، ص ۱۹۸

پیامبری (ص): کفّاره‌ی فال بد زدن، توکل به خداست.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع): فَإِذَا تَطَيَّرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَمْضِ عَلَى طَيْرَتِهِ وَلْيَذْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۱۴ الخصال، ج ۲، ص ۶۲۴

امام علی (ع): پس هرگاه یکی از شما فال بد زد، به آن اعتنا نکرده و کارش را ادامه دهد؛ و خدا را یاد کند.

اثبات عقلی این که فال بد زدن اثری در هستی دارد ممکن نیست؛ در نقل هم مؤیدی بر آن وجود ندارد. بنابراین تنها ریشه‌ی آن را می‌توان در باورهای دانست که نسل به نسل منتقل شده است؛ و چنان در جان مردم جای گرفته است که تبدیل به اصلی قطعی گردیده است. همان‌طور که در روایات آمده است باید از آن عبور کرد، و کوچک‌ترین توجهی به آن ننمود. در روایت اول که از حضرت صادق (ع) نقل شد بیان شده است که اگر فال بد را جدی بگیري سخت خواهد شد و اگر آن را آسان بگیری آسان است و هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. بنابراین نگاه و باور شخص است که اثر دارد، و می‌تواند او را در اوهاش غرق سازد. روشن است وقتی شخصی به این امور باور داشته باشد، در طول زندگیش گاه پیش می‌آید که اتفاقاتی مطابق آن فال بد رخ می‌دهد، او آن اتفاقات عادی زندگی را تطبیق بر فال بد می‌کند، و آن را مؤیدی بر صحت باورش می‌شمارد، و در باورش محکم‌تر می‌گردد؛ بنابراین عمری را در این امور همراه با اضطراب و ترس سپری می‌کند. در روایات بعدی حضرات می‌فرمایند هرگاه در معرض چنین باوری قرارگرفتی توکل کن، یا از آن عبور کن و یاد خدا کن. روشن است که انسان بنده‌ی خدا، و تحت ربوبیت اوست؛ بنابراین وقتی خود را به او بسپارد هیچ گزند و متوجهش نخواهد بود. پس باید دست از چنین باورهایی کشید، و خود و نزدیکان را به او سپرد.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

مردی شتابان از دورترین جای شهر آمد، گفت: ای مردم، از این فرستادگان تبعیت کنید. ۲۰

اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

از کسانی که هیچ مزدی از شما نمی‌خواهند و خود هدایت شده‌اند پیروی کنید. ۲۱

در این گیر و دار مردی از دورترین نقاط شهر شتابان خود را رساند. این مرد که بود؟ در قرآن اشاره‌ای به نام و حال او نشده است. بنابراین کنکاش در آن بی‌اهمیت است؛ که اگر فایده‌ای داشت بیان می‌شد. بارها عرض شد که خداوند داستان‌هایی را تعریف می‌کند تا مقصودش را روشن نماید. به همین جهت از بیان جزئیات که فایده‌ای در مقصود ندارد خودداری می‌کند. بنابراین ما مخاطبان قرآن نیز لازم نیست در پی جزئیات باشیم. مرحوم علامه نیز در ذیل این آیه مطلبی که عرض کردیم را بیان می‌کنند:

و قد اشتهد الخلاف بينهم في اسم الرجل و اسم أبيه و حرفته و شغله و لا يهمننا الاشتغال بذلك في فهم المراد و لو توقف عليه الفهم بعض التوقف لأشار سبحانه في كلامه إليه و لم يهمله. و إنما المهم هو التدبر في حظه من الإيمان في هذا الموقف الذي انتهض فيه لتأييد الرسل (ع) و نصرتهم فقد كان على ما يعطيه التدبر في المنقول من كلامه رجلا نور الله سبحانه قلبه بنور الإيمان يؤمن بالله إيمان إخلاص يعبده لا طمعا في جنة أو خوفا من نار بل لأنه أهل للعبادة و لذلك كان من المكرمين و لم يصف الله سبحانه في كلامه بهذا الوصف إلا ملائكته المقربين و عباده المخلصين، و قد خاصم القوم فخصمهم و أبطل ما تعلق به القوم من الحجة على عدم جواز عبادة الله سبحانه و وجوب عبادة آلهتهم و أثبت وجوب عبادته وحده و صدق الرسل في دعواهم الرسالة ثم آمن بهم.

باری این مرد خدا در نقطه‌ای دور از شهر زندگی می‌کرد. أَقْصَى الْمَدِينَةِ یا خارج شهر است، یا در حاشیه‌ی شهر. دلیل این‌که او در اطراف شهر زندگی می‌کرده است، می‌تواند کناره‌گیری از مردمان ناباور باشد. می‌تواند به این جهت باشد که برای خودکاوای خلوت گزیده است و از هیاهوی مردمان فاصله گرفته است.

او به محض این که فهمید پیامبرانی به میان مردم آمده‌اند خود را به ایشان رسانید. یک سفارش هم بیشتر نداشت: يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ؛ مردم از فرستادگان خداوند تبعیت کنید. او فهمید که مردم در برابر انبیاء الهی ایستاده‌اند و نمی‌خواهند که سخنان آن‌ها را جدی بگیرند. او که قلبش به هدایت روشن بود بر قوم خود ترسید. یگه و تنها به حمایت از رسولان الهی پرداخت. چه قلب باشکوهی! مرد او است که بر خلاف همه‌ی مردم به تنهایی خدا را بزرگ شمرد. او می‌دانست که این حمایت برایش دشواری‌های بسیاری خواهد داشت، اما خدا چنان در قلبش بزرگ بود، که هیچ سختی در این مسیر مانع او نمی‌شد. سپس در وصف انبیاء گفت: اتَّبِعُوا مَنْ لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ؛ فرستادگان خداوند که از شما چیزی نمی‌خواهند! طلب مادی از شما ندارند! اینان را خداوند هدایت کرده است؛ چرا از آن‌ها پیروی نمی‌کنید؟ و سخنانشان را گوش نمی‌دهید؟

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

آخر چرا کسی که مرا آفریده و همه به سوی او باز می‌گردید بندگی نکنم؟ ۲۲
 أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾
 چرا به جای او خدایانی برگزینم؟ اگر خدای رحمان بخواهد ضرری به من رساند شفاعت آن‌ها هیچ سودی برایم نخواهد داشت، و نمی‌توانند مرا نجات دهند. ۲۳

إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

در آن صورت بی‌شک در گمراهی آشکار خواهم بود. ۲۴

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾

من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام، پس (سخنم) را گوش دهید. ۲۵

مردِ خدا سپس به بیان باور خود پرداخت. گفت: من خدایی را بندگی می‌کنم که مرا از کتمِ عدم آفرید، و بازگشتم نیز به سوی او است. حال به جای خدای حقیقی الهه‌هایی را بیپرستم؟ این‌ها که هیچ‌کاره‌اند! اگر خداوند مهربان بخواهد ضرری به من رساند، این‌ها می‌توانند جلوی آن ضرر را بگیرند؟! حقاً که اگر چنین کنم در گمراهی آشکار خواهم بود. آری من به خدایی ایمان آورده‌ام که پروردگار شما نیز هست. خود دانید که به سخنانم گوش دهید یا آن را نادیده انگارید.

بیان ساده و در عین حال برهانی مردِ خدا بسیار شنیدنی است. او خدایی را باور کرده که مبدأ و منتهای او است. او را آفریده در حالی که نبوده است، و به سوی خودش بازش می‌گرداند. او با خود می‌اندیشد که این بت‌ها، یا الهه‌ها هیچ کاری نمی‌توانند بکنند؛ پس چرا باید بندگی آن‌ها را کرد. امروز هم همین است؛ بت دیگر چوب و سنگ نیست، خیالات و اوهام ما درباره‌ی خود و دیگر موجودات است. او خدایش را رحمان می‌یابد؛ خدایی که اگر ضرری هم به او می‌رساند از لطف و مهر است. این قدر باور در او ریشه دارد که اگر خلاف آن را زندگی کند خود را گمراه می‌یابد. در نهایت از همه‌ی آن مردم لجوج می‌خواهد که به حرف‌هایش گوش دهند، شاید بتواند آن‌ها را از این مسیر که به هلاکت می‌رساندشان نجات دهد.

او نسبت به مردمش مهربان و دلسوز است. در گفته‌اش دقت کنیم: **يَا قَوْمُ**؛ مراد قومی است. مردم را مردمِ خودش می‌داند. او تا می‌بیند که راهی برای برگرداندن مردمش پیش آمده است بلافاصله خود را به شهر می‌رساند. هنوز به مردمش امید دارد. می‌داند که آن‌ها لجوج و سرسختند، اما امیدش به هدایت آن‌ها را از دست نمی‌دهد. او در عین حال که مؤمن است و از خلق کناره گرفته است، مسئولیت ایمانی خود را حفظ کرده است.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ^ط قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

گفته شد: به بهشت داخل شو؛ گفت: کاش قوم من هم می فهمیدند. ۲۶

بِمَا عَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

که پروردگارم مرا آمرزید و از اهل کرامت قرار داد. ۲۷

ادامه‌ی داستان بیان نمی‌شود؛ پاسخ و نحوه‌ی عمل قوم بعد از شنیدن کلامِ مردِ خدا دیگر بیان نمی‌شود. چرا که اهمیتی ندارد. آنچه مهم است کلام آن مردِ خدا است که به تفصیل بیان شد. از ظاهر کلام چنین برمی‌آید که او را به شهادت رساندند. چرا که بلافاصله بیان شد: قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ؛ ملکوتیان به او گفتند که وارد بهشت شو. او رحمت الهی را چشید و خود رحمت او شد. پس از قرار گرفتن در جوارِ الهی گفت: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ؛ ای کاش مردم من هم می دانستند که اگر ایمان بیاورند چه در انتظارشان است. ای کاش حرف‌هایم را باور می کردند. او را کشتند، اما او آنها را مردمِ خود می داند، و آرزو دارد که هدایت می شدند. رحمت خدا بر او.

می گوید: خدایم مرا پوشانید؛ بدی‌هایم را پوشاند و مرا آمرزید. و مرا از اهل کرامت قرار داد. خدا او را دوست داشت، و او را عزیز قرار داد. داستانش را در قرآن بیان کرد؛ و در عین حال او را گمنام باقی گذاشت. آری او از مکرمین بود.

داستان آن قوم و سه پیامبرش، داستان این مردِ خدا می‌شود. اصلاً خدا این داستان را تعریف کرد تا قصه‌ی او را تعریف کند. برای همین است که داستان انبیاء را رها می‌کند. سرنوشت آنها معلوم نیست. آنها را هم کشتند یا رها کردند؟ اصلاً مهم نیست. این داستان فقط داستانِ مردِ خدا است. مردی که حتی نامش هم برده نمی‌شود. برای همین بهترین توصیف او همین مردِ خدا است. آری خداوند مانند این بنده‌اش بسیار دارد، و ما انسان‌های خفته از حال آنها بی خبریم.

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾

پس از او جنودی را از آسمان برای هلاکت قومش نفرستادیم، و هیچ گاه چنین نمی کردیم. ۲۸

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

فقط یک صیحه بود، ناگاه همه شان خاموش شدند. ۲۹

سرانجام این قوم به انجامِ مردِ خدا گره خورده بود. با شهادت او هلاکت خود را امضاء کردند. ضمائر قومه و بعده به مردِ خدا برمی گردد. پس از شهادت او، فقط یک صیحه برای هلاکتشان کافی بود. صیحه‌ای آمد و همگی به هلاکت رسیدند. این که بیان گردید جنودی برای نابودی قوم فرستاده نشد، به این معنا است که ما بنا نداریم برای هلاکت اقوام جنود خود را بفرستیم؛ روش ما نیز هیچ گاه چنین نبوده است. اگر هلاکت قومی مقدر گردد، با عذابی مانند یک صیحه کارشان تمام خواهد شد.

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

دریغا بر این بندگان، هیچ پیامبری به سویشان نیامد مگر این که او را به استهزاء می گرفتند. ۳۰

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

ندیدند چه بسیار نسل ها را پیش از آن ها هلاک کردیم؟! آنان دیگر نزدشان باز نخواهند گشت. ۳۱

وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

همه ی آنان نزد ما حاضرند. ۳۲

این آیات جمع بندی داستان است. خداوند می فرماید: حسرت و دریغ بر بندگان! هرگاه پیامبری به سویشان فرستاده شد،

او را استهزاء کردند و بیاناتش را جدی نگرفتند. این ها داستان اقوام پیشین را نشیندند؟! ندیدند که آن ها را به خاطر

نافرمانی به هلاکت رساندیم؟ ندیدند که هیچ کدامشان دیگر به دنیا بازنگشتند؟

باری همه ی اینان نزد ما هستند؛ چرا که بازگشت همه به سوی ما است.

و آيَةُ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

و زمین مرده برای آن‌ها آیه‌ای است، آن را زنده می‌کنیم و از آن دانه‌ای برآوریم که از آن می‌خورند. ۳۳

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

و در آن باغ‌هایی از خرما و انگور پدید آوردیم، و در آن چشمه‌هایی روان کردیم. ۳۴

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

تا از میوه‌های آن بخورند، در حالی خودشان نقشی در (ثمر دادن) آن نداشته‌اند، چرا شکر نمی‌کنند؟! ۳۵

از آیه‌ی ۳۳ خداوند متعال به بیان نعماتی می‌پردازد که به انسان‌ها عطا کرده است. الطافی که سراسر زندگی انسان را فراگرفته است، اما عموماً از آن غافل است.

می‌فرماید ما زمین مرده را برای انسان‌ها آیه قرار دادیم. زمینی که به ظاهر حیات ندارد، اما زنده است، ما هستیم که آن را زنده می‌کنیم. از زمین دانه‌ها را خارج می‌کنیم؛ دانه‌هایی که از آن برای خوراک استفاده می‌کنید.

در همین زمین باغ‌هایی برای شما ایجاد کردیم؛ باغ‌های خرما و انگور. و در آن چشمه‌ها را جاری ساختیم. خرما و انگور مثالی از بی‌شمار نعماتی است که انسان‌ها از زمین برمی‌گیرند.

میوه‌هایی که در اختیارتان قرار دادیم نیز برای خوردن شما است. عرض شد که انسان‌ها غرق در این نعمت‌ها هستند اما آن‌ها را مستند به خداوند نمی‌دانند. به همین جهت عبارتی بیان می‌گردد تا کار را یک‌سره کند: وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ؛ در همه‌ی این رویدنی‌ها و مانند آن هیچ نقشی ندارید! عبارت عجیبی است، گمان ما این است که خود این درختان و دانه‌ها را می‌کاریم، رشد می‌دهیم، و برداشت می‌کنیم. اما خداوند متعال می‌فرماید همان‌ها که فکر می‌کنید با دستان خودتان رویانده‌اید، شما در آن نقشی نداشتید. این ما بودیم که آن‌ها را ایجاد کردیم. به وضوح این فقره دلالت بر توحید افعال دارد. برخی ما را در این عبارت موصوله گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند: با دستان خودتان آن‌ها را کاشته‌اید و برداشت

کرده‌اید. این تطبیق درست نیست، چرا که در آیات پایانی سوره به روشنی بیان شد: **أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ** (آیه ۷۱). بنابراین اشاره‌ی صریحی به توحید افعال دارد. فهم این معرفت کار آسانی نیست. آنچه انسان خود انجام می‌دهد را به طور تامّ از خدا دیدن بسیار دشوار است. آری می‌توان در زبان، باوری را ابراز کرد، اما بیان خداوند، سخن از حقیقت است. بطن جریان عادی است که ما آن را مشاهده می‌کنیم. چنین نیست که با شنیدن و اعتراف ظاهری به این معرفت والا دست یابیم. به باور حقیر این‌گونه آیات صرفاً تلنگر است. توجّه دادن به اموری است که هر روزه با آن روبرویم و هیچ‌گاه در آن فکر نمی‌کنیم. گویا می‌خواهد بفرماید این‌طور که می‌بینید و باور کرده‌اید نیست، طور دیگری است. از این‌جا تا باور حقیقی راه بسیار است.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

منزه است آن‌که همه‌ی گونه‌ها را جفت آفرید، آن‌چه زمین می‌رویانَد و خودِ آنان، و آن‌چه از آن آگاهی ندارند. ۳۶

این کریمه به مفهومی در خلقت اشاره می‌کند که مورد تأکید قرآن است. مانند سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۹: **وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**. خداوند هر چیز را زوج آفرید؛ برای این‌که در کنار یکدیگر کامل شوند و نسل ادامه پیدا کند. هم خود شما انسان‌ها را زوج خلق کرد؛ هم حیوانات و هم برخی از گیاهان را. البته که زوج در انسان و حیوان روشن‌تر از گیاهان است. برخی **خَلَقَ الْأَزْوَاجَ** را گونه‌های مختلف در موجودات دانسته‌اند.

مراد از **مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ** مخلوقات بسیاری هستند که انسان از آن‌ها بی‌خبر است. هرچه دانش بشر افزون می‌شود، با عجائبی در هستی مواجه می‌شود که تا کنون نمی‌دانسته است.

آمدن سبحان در این آیه جای تأمل دارد. واژگان در قرآن کریم بی دلیل به کار نمی رود. این خود یکی از مظاهر حکمت قرآن است. واژه‌ی سبحان نیازمند بحث و تحقیق مفصلی است که ان شاء الله به آن پرداخته خواهد شد. اما بالاجمال سبحان حرکت است. این حرکت می تواند در مسیرهای عادی مانند آب باشد که در آیه‌ی ۴۰ همین سوره به کار رفت؛ و می تواند حرکت از ماده به سوی حق باشد. معادلهایی که در فارسی برای سبحان به کار می رود هیچ کدام کامل نیست، مانند منزّه یا پاک. برای سبحان معادلی یک کلمه‌ای در فارسی نداریم. می توان در یک عبارت تا حدی به معنای آن نزدیک شد: حرکت از ماده و اوهام خیالی با عبور از عیوب پنداری در دید انسان به سوی حضرت حق. به عبارت ساده تر که البته کامل نیست سبحان مبراً دانستن خداوند متعال از عیوبی است که انسان در خود و هستی مشاهده می کند. حال به کریمه بازگردیم: انسان در مسیر توالد و تناسل عیوبی را مشاهده می کند، مانند نقص در زاد و ولد و ... ؛ در آیه آمد سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ... به این جهت که بفرماید اولاً این عیوبی که شما در هستی قائل هستید در واقع عیب نیست، و ثانیاً اگر آن ها را عیب می شمارید در همان عالم ماده باقی است و خداوند از آن منزّه است.

دقیق تر این که مسیر توالد و تناسل صرفاً علت معده است، و علت تامه خداوند متعال است. بنابراین از رؤیت مسیر عادی جاری در طبیعت به سمت حضرت حق حرکت کنید.

ادق این که همه‌ی کثراتی که در عالم مشاهده می کنید حقیقی نیست، حقیقت احدیّت حضرت حق است، و مابقی جلوه و پندار. دقت بفرمایید.

وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

و شب برای آنان آیه‌ای است، آن‌گاه که روز در آن برون شود، ناگاه همه در تاریکی روند. ۳۷

سلخ:

مقایس: هو اخراج الشيء عن جلده.

دیگر از آیات الهی شب و روز است. رفت و آمد شب و روز برای اهل فکر نشانه‌ای از قدرت الهی است. وقتی روز از شب برون آید، و هنگامی که شب از روز بیرون می‌آید، و تاریکی فراگیر می‌شود. در نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ بحث‌های ادبی شده است که از حوصله‌ی خواننده خارج است. معنای کریمه روشن است. در صورت علاقه به تفاسیر ادبی مراجعه بفرمایید.

وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

و خورشید به سوی قراری در حرکت است، این تقدیر عزیزی است علیم. ۳۸

از دیگر آیات الهی، حرکت خورشید است. می‌دانیم که امروز اثبات شده است خورشید و بالتبع آن منظومه‌ی شمسی در حال حرکت هستند. و همین‌طور کهکشان راه شیری نیز در حرکت است. به طور کلی همه‌ی هستی در جریان است و ثابت نمی‌باشد. در گذشته خورشید را ثابت می‌پنداشتند که منظومه به گرد او در حال حرکت است. بنابراین این چند آیه از معجزات علمی قرآن کریم به شمار می‌رود. زمانی که این آیات نازل شد احدی به این موضوع پی نبرده بود. سالیان بسیاری گذشت تا بشر فهمید زمین به گرد خورشید می‌گردد، و سالیان درازی طول کشید تا علم به این رسید که همه‌ی اجرام آسمانی در حرکت هستند.

مراد از مُسْتَقَرُّ لَهَا جایی است که خورشید در آن آرام گیرد. این آرام گرفتن از جهت علمی هنوز اثبات نشده است. گرچه برخی معتقدند حرکت کهکشان‌ها در زمانی متوقف خواهد شد. ممکن است مراد از آن قیامت کبری نیز باشد. چنان‌که در سوره‌ی قیامه آیات ۸ و ۹ آمد: وَ حَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. یا در سوره‌ی تکویر آیه‌ی اول آمد: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ.

باری همه‌ی این حرکت‌ها و استقرار آن‌ها تقدیر خداوندی است که عزیز است و عالم.

و الْقَمَرَ قَدَرْتَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

و برای ماه منازلی قرار دادیم تا به‌سان شاخه‌ی کهنه‌ی خوشه‌ی خرما گردد. ۳۹

ماه دارای منازل است. ۲۸ منزل دارد که تقریباً ۲۸ شبانه‌روز طول می‌کشد تا آن را طی کند. پس از طی آن دوباره به شکل هلال نازکی دیده می‌شود. در آیه تشبیهی برای هلال ماه آورده شده است. مراد از عرجون ساقه‌ی درخت خرما است. این ساقه چون برگ‌ها و میوه به آن متصل هستند خمیده می‌شود؛ و هرچه کهنه‌تر باشد خمیده‌تر می‌گردد.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی گیرد، همه در مدار خود شناورند. ۴۰

از آیات الهی این است که خورشید و ماه هیچ‌گاه از مدار حرکتی خود خارج نمی‌شوند. و همین‌طور شب و روز پیایی هم می‌آیند. در این ترتیب نظمی دائمی موجود است. چرا که كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ: همه‌ی ستارگان، سیارات، و منظومه‌ها

در مدارِ خود حرکت می‌کنند. اگر ذره‌ای اختلاف پیش می‌آمد به هم برخورد می‌کردند، یا نظم منظومه‌ها از میان می‌رفت. بیان آیه بسیار لطیف و ادبی است که بر اهلش پوشیده نیست.

وَ آيَةُ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

نشانه‌ای دیگر برای آن‌ها این بود که ما فرزندانمان را در کشتی‌هایی کامل و بی‌نقص روان کردیم. ۴۱

شحن:

أساس البلاغة: ملاءها و أتمّ جهازها كلّها.

التحقيق: هو التماميّة من جهة الجهاز و الوسائل اللازمة، و هذا المعنى فى كلّ شىء بحسبه.

از دیگر نشانه‌های الهی حرکت کشتی‌ها بر آب است. در واژه‌ی مشحون باید دقتی مضاعف داشت. معنای ابتدایی واژه پُر و مملو است. اما در آیه پُر بودن کشتی معنای صحیح و کاملی ندارد. دقتی که مرحوم مصطفوی در واژه دارند نشان می‌دهد که مراد از مشحون کامل بودن هر چیز به نسبت او است. در کشتی مراد کشتی کامل و بی‌نقص از جهت تجهیزات است. کشتی‌هایی که در ظاهر تمام هستند، و از جهت ایمنی و آسایش به دقت ساخته شده‌اند. بیان آیه چنین است که ما این کشتی‌ها را که شما نزدیکانتان را بر آن سوار می‌کنید در آب روان می‌کنیم. حال چرا این وصف برای کشتی آمده است؟ به این جهت که هرچه قدر هم کشتی و مانند آن کامل و بی‌عیب باشند ما هستیم که آن را روان می‌کنیم، و اگر اراده کنیم بزرگ‌ترین و کامل‌ترین مرکب‌ها نیز غرق خواهند شد.

وَحَلَفْنَا لَهُمْ مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

و مانند آن را برایشان ساختیم که بر آن سوار شوند. ۴۲

این کریمه عمومیت تمام مرکب‌ها را در این حکم نشان می‌دهد. بنابراین آن‌طور که اکثر مفسرین گفته‌اند مراد فقط چهارپایانی که شما را حمل می‌کنند نمی‌باشد. با تعمیم آن، امروزه شامل همه‌ی وسایل حمل و نقل می‌شود. کشتی از باب مثال بود.

وَإِنْ نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾

اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم، در حالی که فریادرسی ندارند، و نجات نخواهند یافت. ۴۳

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

مگر رحمتی از ما شاملشان شود، و تا مدتی معین فرصت یابند. ۴۴

معنا روشن است و در آیه‌ی ۴۱ بیان گردید. هر مرکبی که بر آن سوار می‌شوید، اگر در بهترین حالت ممکن هم باشد، اراده‌ی به مقصد رسیدن یا از میان رفتنش با ما است. اگر بخواهیم کشتی را غرق می‌کنیم، هواپیما سقوط می‌کند و ...

در آن‌گاه چه کسی می‌تواند به فریادتان برسد؟! چه کسی می‌تواند شما را از آن مهلکه نجات دهد؟

باری حفظ شما رحمتی از جانب ما است. هوشیار باشید که دائمی نیست؛ پس در هر حالی باید خود را به او سپرد، نه به تجهیزات و ایمنی ظاهری. دقت بفرمایید که با وجود سادگی عمقی دارد که قابل تسری به همه‌ی لحظات انسان است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

چون به آن‌ها گفته می‌شود در مسیر زندگی تقوا داشته باشید و از گذشته‌تان (پند بگیرید)، چه بسا شامل رحمت شوید.

۴۵

تقوا سفارشی است که خداوند به انسان‌ها دارد. بارها عرض شد تقوا رعایت حضور خداوند، و یاد دائمی او است. به انسان‌ها گفته می‌شود که در همه‌ی زندگی تقوا داشته باشند. به گذشته‌ی خود نظر کنید، ببینید که توجّه نکردن به دستورات الهی چه نتیجه‌ای برایتان رقم زده است! بنگرید که اکنون حالِ خوبی دارید؟ آرامش باطنی دارید؟ نمی‌خواهید بیندیشید که شاید اشتباه زندگی می‌کنید؟! هر آن که از این مسیر نادرست دست بکشید، می‌توانید به رحمت او امیدوار شوید.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان نیامد مگر این که از آن روی برگردانند. ۴۶

اما افسوس که به آیات الهی توجّه نمی‌کنید! سراسر هستی نشانه‌ی او است، اما شما از آن روی برگردانید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾

چون به آنها گفته شود از آنچه خداوند روزیتان کرده انفاق کنید، کافران به مؤمنان گویند: کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست اطعامش می‌کرد؟! شما در گمراهی آشکاری هستید. ۴۷

گذر از دنیا تنها راهی است که انسان می‌تواند مستعد پذیرش حق گردد. انفاق مهم‌ترین سفارش خداوند برای قطع تعلّق به دنیا است. چنان‌که در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۲ آمد: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحُبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.

در آیه‌ی ۴۷ خداوند می‌فرماید وقتی به این‌ها می‌گوییم از روزی که خود ارزانی‌تان کردیم انفاق کنید پاسخ عجیبی می‌دهند. انفاق از دارایی خودشان نیست، چرا که خودشان و مایملکشان ملک طلق خداوند است. اگر ملکیت مطلق را هم نمی‌فهمند، روزی دادن خدا را که در زندگی دیده‌اند! پاسخشان این است: ما ببخشیم و مستمندان را سیر کنیم! اگر خدا می‌خواست خودش آنها را فقیر قرار نمی‌داد و سیرشان می‌کرد! چه جهالت آشکاری ما انسان‌ها را دربر گرفته است. فکر نمی‌کنیم که خدا خواسته است که آنها فقیر نباشند، و راهش را انفاق قرار داده است؟! انفاق برای انفاق کننده قطع تعلّق ارمغان دارد، و برای نیازمند درک روزی خداوند. خدا همه‌مان را از جهالت رها کند.

آیات ۴۸ تا ۶۵:

وَقُولُوا مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و می‌گویند: اگر راست می‌گویید این وعده کی می‌رسد؟ ۴۸

بخش چهارم سوره یس درباره ی قیامت است. منکرین حقیقت همواره کلام ثابتی دارند که جای جای قرآن بیان شده است: مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؟! تکذیب وعده ی الهی. مخاطب آنان در این آیه جمع آمده است؛ به همین جهت می‌تواند پیامبر و مؤمنین باشد.

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

این‌ها فقط در انتظار یک صیحه هستند تا آن‌ها را در حالی که درگیر امور روزمره‌اند فراگیرد. ۴۹

فقط با یک صیحه که در آستانه ی قیامت رخ می‌دهد، همه‌شان را فرا خواهیم گرفت. صَيْحَةً وَاحِدَةً یعنی کار آن‌ها برای خداوند بسیار آسان است. يَخِصِّمُونَ، یختصمون بوده است، مراد نزاع و درگیری است. ما ترجمه کردیم: درگیری امور روزانه؛ مرادمان این بود که غفلت آن‌ها تا حدی است که گمان هم نمی‌کنند قیامتی در کار باشد. اما وقتی درگیر امور عادی و روزمره‌اند ناگاه مرگ آن‌ها را فرامی‌گیرد و قیامت برپا می‌شود.

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

آن‌گاه نه می‌توانند وصیتی کنند، و نه به سوی خانواده‌شان بازگردند. ۵۰

آری مرگشان چنان ناگهانی است که فرصت هیچ‌کاری نخواهند داشت. نخواهند توانست وصیتی یا سفارشی کنند. و یا حتی نزد خانواده‌ی خود بازگردند تا وداعی با آن‌ها داشته باشند.

و نُفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾

و در صور دمیده شود، پس ناگاه از گورها به سوی پروردگارشان حرکت می‌کنند. ۵۱

نسل:

التحقيق: هو خروج من متن شيء و حصول جريان.

(در آیه) فهم یخرجون من الاجداث الى جهة ربهم و یسیرون الیه.

گفته‌اند این نفخه‌ی دوم است. پس از نفخه‌ی اول که همه‌ی زندگان می‌میرند، با نفخه‌ی دوم همه‌ی مردگان زنده

می‌شوند. در این حال است که از قبرها خارج می‌شوند، و به سوی خداوند حرکت می‌کنند.

مرحوم مصطفوی واژه‌ی نسل را بهتر از دیگران معنا کرده بودند؛ به همین جهت بر اساس معنای ایشان ترجمه کردیم.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا ^{سَقَّ} هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه‌هایمان برانگیخت؟ آری این وعده‌ی خدای رحمان است، و پیامبران راست گفتند. ۵۲

در آن هنگام است که تازه می‌فهمند چه شده است. وقتی از قبرها که با لطافتی به مرقد تعبیر شده است، بیدار شده و خروج می‌کنند، می‌گویند: يَا وَيْلَنَا. چه کسی ما را از خوابگاه‌هایمان برانگیخت؟! گویا اصلاً گمان نمی‌کردند که پس از مرگ حیاتی باشد. با خود حدیث می‌کنند: هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ؛ آری هر آن‌چه که خداوند مهربان و پیامبران وعده داده بودند راست بود. می‌فهمند و معترف می‌شوند که حقیقت را کتمان می‌کردند، و هر آن‌چه خداوند متعال که مظهر محبت و مهر است وعده داده بود عین واقعیت و حقیقت بود.

إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

جز یک صیحه چیزی نبود، ناگاه همه نزد ما حاضر هستند. ۵۳

در این کریمه نیز مانند آیه‌ی ۴۹ به یک صیحه اشاره دارد. عرض شد مراد این است که برای خداوند این امور آسان است؛ حال در این آیه که قدرت‌نمایی بیشتری رخ داده است، باز خداوند تأکید می‌کند که همه‌ی این اتفاقات جز یک صیحه نبود. با یک صیحه همه نزد ما حاضر شدند. آری امور برای خداوند متعال دشواری ندارد. حتی اگر بساط قیامت و زنده شدن همه‌ی مردگان باشد.

فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ برای مؤمنین بشارت است، و برای مکذبین مایه‌ی عذاب.

فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَحْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

امروز به هیچ کسی ظلمی نمی‌شود، و جز آن‌چه کردید کیفر نمی‌بینید. ۵۴

معنای آیه روشن است. هر کس آن‌چه باور دارد و عمل کرده است می‌باشد. بنابراین در قیامت که عالم انکشاف حقایق است، با خود واقعی‌اش مواجه می‌شود. نه ظلمی اتفاق می‌افتد، و نه کم و بیشی جز آن‌چه کرده است رخ خواهد داد.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾

بی‌گمان بهشتیان امروز به لذت‌های روحانی مشغولند. ۵۵

شغل:

مقایس: خلاف الفراغ

التحقيق: هو ما يقابل الفراغ والخلاء، وهو مطلق العمل، فإن عمل كل شيء بحسبه و بما يناسبه.

مرحوم مصطفوی در آیه‌ی فوق توضیح خوبی دارند، به همین جهت تصویر این بخش ضمیمه می‌شود:

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ - ۳۶ / ۵۵.

الظرف متعلق بالفاكهين وهو خبر بمعنى المتنعمين المتلذذين، فإن الفراغ وعدم الاشتغال بعمل مطلوب ملائم: يوجب كدورة وتضييقاً واختلالاً.

وتقديم - في شغل: لنفي تلك الكدورة والمضيقة الناشئة من الفراغة، في الدرجة الأولى، ثم الإشارة إلى كونهم فاكهين في ذلك الشغل.

ثم إن اشتغالهم في الجنة: لا بد من أن يكون مناسباً للمحيط ولأحوالهم.

فإن اشتغالهم في الجنة: لا بد وأن يكون بمقتضى محيط الجنة وبتناسب أفكارهم وأحوالهم، كالالتذات الروحية والتوجهات الإلهية والجذبات الباطنية والارتباطات المعنوية.

فکه:

مقایس: يدلّ علی طیب و استطابة.

التحقیق: هو طیب فی طبیعة شیء (خوش طبع بودن).

مطابق کریمه اهل بهشت بی کار نیستند؛ بلکه مشغولیت و عملی دارند. صفتی که برای مشغولیت آمده است فاکه است. فاکه اسم فاعل از فکه است. معنای فاکه در یک واژه قابل بیان نیست. می توان در یک جمله چنین گفت: حال خوبی که ناشی از لذّت و بهجت از نعمت ها است. مراد این است که بهشتیان در بهجت و لذّت اوقات خود را به سر می برند. دائماً در خوشی و آسایش هستند. همان غایتی که همه ی انسان ها از زندگی خود طلب می کنند، و جز عده ی بسیار اندکی به آن نمی رسند. البته که روشن است بهجت و لذّت مراتب دارد، که متناسب با مراتب باطنی اهل بهشت است.

هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ ﴿٥٦﴾

آنان و همسرانشان بر تخت هایی زیر سایه تکیه زده اند. ۵۶

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾

هر نوع میوه و هر آنچه اراده کنند برایشان مهیا است. ۵۷

معنای آیات روشن است. مصداقی از لذّت هایی که اهل بهشت در آن متنعّمند بیان شده است. تکیه زدن در سایه سار درختان همراه با نزدیکان از مصداق بارز آسایش است. بیان این چنینی نعمت ها به جهت ذهن خو گرفته با دنیای مادی است. آرزوی اهل دنیا خصوصاً اعراب آن زمان چنین فضایی برای آسایش بود که در قرآن ترسیم شده است. از دیگر نعمت ها انواع تمتّعات است که منوط به خواست اهل بهشت است. انواع میوه ها و هر چیزی که اراده کنند، آنّا برایشان مهیا است.

سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

سلام ندایی از پروردگار مهربان بر آنان باد. ۵۸

اما آن نعمت و مرحمتی که همه‌ی نعمت‌ها ذیل آن است سلام خداوند مهربان است. سلام مظهر امن و آسایش است. ندایی از پروردگار مهربان را در جانشان می‌شنوند، ندایی که سرشار از سکینه و بهجت است. اهلش از خواندن این آیه مست می‌گردند. هیچ نعمت و لذتی با این نعمت قابل قیاس نیست. سلام از ربی که رحیم است.

وَامْتَّازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ ﴿٥٩﴾

و امروز ای مجرمان جدا گردید. ۵۹

امروز روزی است که به مجرمین گفته می‌شود تا از صف بهشتیان جدا گردند. در دنیا تفاوتی میان مؤمن و کافر نبود، اما قیامت روز آشکار شدن حقایق است. در آن روز مجرم در کنار مؤمن نخواهد بود.

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۚ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾

ای فرزندان آدم، مگر با شما عهد نکردم که بندگی شیطان نکنید؟ بی‌گمان او برای شما دشمنی آشکار است. ۶۰

عهدی که خداوند با انسان‌ها کرده است همان توصیه و سفارشی است که به دو طریق به انسان رسانیده است: اول فطرت او که مصداق **فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** است؛ و دوم پیامبران الهی و کتب آسمانی که شیطان را دشمن انسان

معرفی کردند، و انسان را از او برحذر داشتند. بنابراین به نظر می‌رسد رأی بعضی از مفسرین که این عهد را عهد ازلی در عالم الست دانسته‌اند درست نباشد.

مراد از بندگی شیطان تبعیت از او است. البته که امروزه عده‌ای از انسان‌ها هستند که صراحتاً خود را بندگان شیطان می‌دانند؛ و خود را شیطان پرست معرفی می‌کنند. مراد آیه عام است، و هر انسانی است که به جای تبعیت از حق، خود را فریفته‌ی شیطان نماید.

در این کریمه نیز مانند آیات بسیاری که در قرآن آمده است، شیطان را دشمنی آشکار برای انسان معرفی می‌کند.

وَأَنْ أَعْبُدُونِي ۚ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

و این‌که فقط مرا بندگی کنید، راه مستقیم همین است. ۶۱

این کریمه از مهم‌ترین آیات عملی قرآن کریم است؛ در عین اختصار نسخه‌ی مهمی را برای انسان بیان می‌نماید. راه خدا فقط بندگی او است. بندگی یعنی دائماً متوجه او بودن همراه با تذلل و افتقار. انسان به جهت حیات مادی علقه‌های بسیاری در دنیا پیدا می‌کند، به زندگی مشرکانه خو می‌گیرد، و حالِ نیاز و افتقار را پیش هر بی‌سرو پای می‌برد. مسیر زندگی دنیا طوعاً یا کرهاً انسان را از همه ناامید می‌کند. انسان می‌تواند با فکر نیز این مسیر را طی کند. هرچه زودتر دست از خلق بشوید طعم زندگی الهی را زودتر خواهد چشید. در ادامه خداوند متعال می‌فرماید: صراط مستقیم همین بندگی من است. دعایی که بارها و بارها انسان در طول حیات خود از خداوند طلب می‌کند: اهدنا الصراط المستقیم. بنابراین در این آیه‌ی سوره‌ی حمد انسان بندگی خداوند را طلب می‌کند.

در ابتدای سوره نیز آمد: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ پیامبر است که بر صراط مستقیم قرار دارد. همان‌طور که در شرح این آیات عرض شد انسان راهی را طلب می‌کند که راه پیامبر است؛ می‌خواهد تابع او باشد؛ و مقصدش خود او است.

مرحوم علامه طباطبایی چه زیبا سرود:

من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه

ذرّه‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾

بی‌گمان عده‌ی زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! ۶۲

این کریمه در ادامه‌ی آیات قبل است. کار شیطان فریفتن انسان با وارونه کردن حقایق است. خداوند متعال می‌فرماید در احوال گذشتگان نظر نمی‌کنید؟! بنگرید که شیطان بسیاری مانند شما را گمراه کرد. آری مشکلاتان در این است که اهل فکر نیستید. اولاً باور نمی‌کنید شما هم مانند آن‌ها هستید و اگر خود را در دامان الهی نیندازید قطعاً گمراه خواهید شد؛ فکر می‌کنید شما با فریب‌خوردگان فرق می‌کنید. ثانیاً این قدر حقیقت را جدی نگرفته‌اید که اگر اکنون به سویش روانه نشوید دیگر فرصتی نخواهید داشت.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾

این همان جهنمی است که به شما وعده داده شده بود. ۶۳

آری سرانجام گمراهان همان آتشی است که وعده داده شده‌اند. هَذِهِ جَهَنَّمُ عبارت عجیبی است، انسان را عمیقاً در خویش فرو می‌برد.

اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

امروز به خاطر کفرتان در آن وارد شوید. ۶۴

دلیل ورود شما به آتش این است که ایمان نیاوردید، ترجیح دادید کفرپیشه بمانید، و دست از دنیا نکشید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز دهان‌هایشان را مهر می‌کنیم، و دستانشان با ما سخن می‌گویند، و قدم‌هایشان به آنچه کرده‌اند شهادت می‌دهد. ۶۵

امروز دیگر نمی‌توان بهانه‌جویی کرد؛ دیگر نمی‌توان با توجیه‌ها رها شد. امروز دهان‌ها بسته است؛ مهر شده است. امروز هرکسی بر همه‌ی آنچه باور داشته و عمل کرده‌است گواه است. خود بر علیه خود شهادت خواهد داد. چرا که قیامت عرصه‌ی بروز حقایق است. در کریمه دو مثال برای شهادت دادن بیان می‌گردد: دستان و قدم‌ها. روشن است که این دو مورد از باب مثال است.

آیات ۶۶ تا انتهای سوره:

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

اگر می‌خواستیم چشمانشان را بی‌فروغ می‌کردیم، آن‌گاه در مسیر شتاب می‌گرفتند، اما چگونه می‌دیدند؟ ۶۶

طمس:

مقایس: محو الشیء و مسحه.

مفردات: ازالة الاثر بالمحو.

التحقيق: هو المسّ الشديد يوجب زوال نظم و صورة في الشیء؛ و هذا اقوى من مفهوم الطمّ، كما أنّ المسّ اعمّ منها.

مرحوم مصطفوی در آیه تبیین دقیقی دارند، تصویر این بخش از کتاب آورده می‌شود:

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ - ۸۸ / ۱۰ .

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ - ۶۶ / ۳۶ .

فاستعمل الطمس في الآيتين بحرف على: إشارة إلى تحقّقه بالاستيلاء والاستعلاء والتسلّط فإنّ النظر في التعبير الأوّل إلى مطلق وقوع الطمس، بخلاف هذين الموردين فالمنظور فيها تحقّقه بإحاطة واستيلاء وبأيّ نحو يُشاء.

والموردان أيضاً يقتضيان ذلك المعنى: فإنّ موسى (ع) يطلب من الله تعالى كون أموالهم خارجة عن تسلّطهم، حيث إنّ المال هو السبب لطغيانهم - **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِيَ أَنْ رَأَهُ اسْتَغْفَى** - وبوسيلته يفعلون ما يفعلون.

والثانية في مقام إثبات الاستيلاء الكامل عليهم إذا شاء، والطمس على أعينهم بحيث لا يقدرّون الاستباق في أيّ طريق ولا يستطيعون مشاهدة ما بين أيديهم.

والتعبير بالأعين دون الأبصار: إشارة إلى أنّ بصائرهم المعنويّة وإدراكاتهم الباطنيّة قد عميت وكانت مطموسة، ولم تبق لهم إلّا هذه الأعين الظاهريّة من أعضاء البدن.

والتعبير بالوجوه: إشارة إلى جهة الوجهة والتوجّه وإزالة نظمها.

* * *

دیدن با چشم ظاهر است، و با بصیرت باطنی. چشم ظاهر می‌بیند ولی درک نمی‌کند. درک، بصیرت است. آیه می‌فرماید اگر اراده می‌کردیم نه می‌دیدند، و نه درک می‌کردند! چه بسیار رؤیتی که درکی ورای آن نیست. اگر انسان فاقد ادراک گردد، هیچ کار از او برنیاید. اگر بخواهد راه معنا را هم طی کند، نخواهد توانست. حال که این‌گونه نیست، لطف خدا به خلق می‌باشد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

و اگر می‌خواستیم آن‌ها را همان جا که هستند مسخ می‌کردیم، که نه بتوانند پیش روند و نه بازگردند. ۶۷

معنای مسخ روشن است؛ تغییر از حالتی به حالت دیگر است. در اقوام گذشته مسخ نوعی عذاب بوده است. در قوم بنی‌اسرائیل این عذاب محقق شد که تبدیل به خوک و میمون شدند. این آیه قدرت‌نمایی الهی است. عذاب ظاهری از قوم پیامبر برداشته شد، اما عذاب باطنی خیر. خداوند متعال می‌فرماید اگر می‌خواستیم فی‌الحال در همان‌جا که هستند آن‌ها را مسخ می‌کردیم. و اگر مسخ می‌شدند نه یک قدم می‌توانستند پیش روند و نه یک قدم برگردند.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

و به هر کس عمر طولانی دهیم، در آفرینش واژگون سازیم؛ نمی‌خواهید فکر کنید؟! ۶۸

تعمیر:

التحقیق: جعل شیء ذا عمر بمعنی ادامه الحیاة.

نکس:

مقایس: يدلّ علی قلب الشیء.

التحقیق: هو صیرورة اعلی الشیء الی جانب اسفله.

سیری که در این آیه ترسیم می‌شود جریانی است که انسان بارها و بارها پیرامونش مشاهده کرده است. و درباره‌ی خودش نیز اگر به پیری رسد مشاهده خواهد کرد. پیر شدن مساوی با از میان رفتن قوای عادی انسان است؛ هرچه بر عمر انسان افزوده می‌شود، قوایش تحلیل می‌رود، انواع آلام و بیماری‌ها او را فرا می‌گیرد؛ گویا واژگون می‌شود. وقتی به جوانیش نگاه می‌کند در فکر فرو می‌رود، که آن همه توان کجا رفت؟! خداوند انسان را به تفکر درباره‌ی این سیر عادی در طول زندگی دعوت می‌کند. نیاز نیست که انسان خودش پیر شود تا در جریان این فکر خود را قرار دهد. مطلبی که پیرامون انسان را فراگرفته است نیاز به تجربه‌ی شخصی ندارد. اما خصوصیت انسان این است که خود را تافته‌ی جدا بافته می‌داند، حتی در امور به این آشکاری نیز خود را مستثنی می‌پندارد.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ^{٦٩} إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾

به او شعر نیاموختیم، و سزاوار او نیز نیست؛ این کتاب نیست مگر یاد خدا و قرآنی روشن. ۶۹

عرب با شعر عجین است؛ در دوران جاهلیت نیز اعراب در شعر تبخّر به سزایی داشتند. این کریمه می خواهد شأن پیامبر اکرم را بیان نماید. مَا يَنْبَغِي لَهُ مُؤَيَّد هَمِينَ معنا است. ما اگر می خواستیم پیامبر را شاعری توانا قرار می دادیم، اما او را حامل وحی قرار دادیم. ظرف وجود او، ظرف کلام الهی است. در نتیجه قرآن کریم نیز از مقوله‌ی شعر و مانند آن نیست. بلکه قرآن یاد خداوند متعال است، کتابی است روشن و روشن‌گر.

عرض شد که خداوند قرآن را ذکر می‌داند. و بر این مطلب در آیات بسیاری تصریح شده است. قرآن کلام خدا است اولاً، زنده است ثانیاً، بنابراین از متکلم جدا نیست. در نتیجه روش خواندن قرآن این است که خود را مخاطب قرآن بدانیم، نه این‌که دیگران را مخاطب پنداریم، یا وقایع تاریخی را از لسان قرآن بشنویم. وقتی خود را مخاطب قرآن دانستیم، توجّه دائم به متکلم خواهد بود. و در این حال است که قرآن جلوه‌ی یاد الهی خواهد بود. دقّت بفرمایید. مبین خوانده شدن قرآن به این جهت است که معارف و حکمت والا با زبانی ساده و روشن در قرآن بیان شده است. زبان قرآن اغلاق و دشواری ندارد. دلیل این‌که قرآن برای بسیاری قابل استفاده نیست در آیه‌ی بعدی بیان می‌شود.

لَيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

تا هر که زنده دل است را یادآور باشد، و کلام حق بر کافران ثابت گردد. ۷۰

قرآن یاد و پند برای کسانی است که قلبشان زنده است. اگر قلب حیات نداشته باشد، نمی‌تواند درکی از قرآن داشته باشد. قرآن ظرف پاکیزه می‌خواهد. معرفت در قلب ناپاک و زنگار گرفته قرار نخواهد گرفت. دلیل این که به ظاهر قرآن در ابتدا حجاب دارد، و انسان را پس می‌زند همین مطلب است. در سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۸۰ آمد: إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در عین حال قرآن برای کافران اثبات کننده‌ی کلام خداوند است. یعنی باورهایی که آن‌ها نسبت به آن کفر می‌ورزیدند را بیان می‌کند، و خواهند دید که حق بوده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

آیا نمی‌بینند که ما با دستان خود برایشان چارپایانی خلق کردیم، و ایشان مالک آن‌ها شدند؟! ۷۱

این کریمه از آیاتی است که به صراحت دلالت بر توحید افعال دارد. می‌فرماید چارپایانی را که اکنون در اختیارتان است ما با دستان خود آفریدیم. مراد از عَمِلَتْ أَيْدِينَا اختصاص داشتن خلقت آن‌ها به خداوند متعال است. هیچ شریکی در میان نیست. در کریمه چارپایان بیان شد، چرا که برای مردم آن روزگار بسیار حائز اهمیت بود. استفاده‌ی بسیاری از چارپایان می‌کردند که برخی از آن‌ها در دو آیه‌ی بعدی بیان می‌گردد. بنابراین وقتی چارپایان چنین‌اند، همه‌ی مخلوقات نیز عَمِلَتْ أَيْدِينَا است.

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

و آن‌ها را برایشان رام کردیم، برخی را سوار می‌شوند، و از برخی می‌خورند. ۷۲

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

و برایشان در آن‌ها منافع و نوشیدنی‌هایی قرار دادیم، نمی‌خواهید شکر کنید؟! ۷۳

معنای آیات روشن است. برخی از فوائدی که این حیوانات برای انسان دارند در آیه بیان شده است. حتی رام شدن این

حیوانات نیز فعل خداوند است. گرچه انسان به خیال باطل می‌پندارد که خود آن‌ها را رام می‌کند.

مراد از مَشَارِبُ روشن است. مراد از مَنَافِعُ بهره‌های دیگری است که مَشَارِبُ نیز از آن جمله‌اند.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾

غیر از خدا، الهه‌هایی برگزیدند به این امید که یاریشان کنند. ۷۴

مراد از آلِهَةُ معبودهایی است که انسان در طول زندگی اختیار می‌کند. بنابراین مراد فقط بت‌ها نیست. هر آن چیزی است

که انسان دل به آن می‌بندد و گمان می‌کند که کاری از او برمی‌آید.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾

در حالی که توان یاریشان ندارند، و این آن‌ها هستند که چون سپاهی آماده در خدمتشان هستند. ۷۵

آن‌ها امید یاری‌رسانی از آلهه‌ها را دارند، اما این معبودان توانِ یاری رساندن به کسی را ندارند! در این بین آنان که در خدمت دیگری قرار می‌گیرند مشرکانند، که خود را در اختیار معبودهای دروغین قرار داده، و چون سپاهییانی آماده همواره در حال خدمت هستند!

فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

پس سخنانشان تو را اندوهگین نکند، ما هرآن‌چه را نهان می‌کنند و آشکار کرده‌اند می‌دانیم. ۷۶

در این کریمه خداوند متعال توجهی خاص به محبوبش پیامبر می‌کند. همه‌ی خلق عیال پیامبرند، این شرک و کفر بی‌پایان در آن‌ها پیامبر را آزرده می‌کند. چرا که او حریص بر عیال خود است. خداوند به پیامبر می‌فرماید: حال و سخنان اینان تو را اندوهگین نسازد، ما به نهان و آشکارشان آگاهیم.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾

آیا آدمی ندید که او را از نطفه‌ای خلق کردیم؟! اکنون ستیزه‌جویی آشکار شده است. ۷۷

خداوند متعال دوباره بشر را به اندیشه دعوت می‌کند؛ چرا که به نهان و آشکار آگاه است، و می‌داند که عده‌ای بالاخره دست از جهالت برمی‌دارند و مؤمن می‌گردند. انسان با خود اندیشه نمی‌کند که از نطفه‌ای بی‌ارزش خلق شد؟! این همه به‌سامانی از آن نطفه؟ حال که مستوی گشت و به ظاهر قدرتمند شد دشمنی می‌کند؛ قد علم می‌کند و می‌پندارد کاری از پیش می‌برد! سخت‌ترین حال برای انسان خودخواهی و تکبر است. خو را مرکز عالم می‌پندارد که همگان دور او باید بچرخند! توجه دادن مکرر قرآن به مبدأ پیدایش جسم انسان از این رو است. انسان تا از خود رها نشود، قدم از قدم نمی‌تواند بردارد.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ۖ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

در حالی که آفرینش خود را فراموش کرده برای ما مثل می‌زند و می‌گوید: این استخوان‌های پوسیده را چه کسی زنده می‌کند؟ ۷۸

انسانی که ستیزه‌جو و متکبر است استدلال هم می‌کند! می‌گوید: همه‌ی موجودات پس از مرگ متلاشی می‌شوند؛ استخوان‌ها مدتی باقی می‌ماند که آن‌ها هم پس از سالیان خواهد پوسید. چگونه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را دوباره سامان دهد و انسانی خلق کند؟!

این‌ها آغاز حیات و خلقت خود را فراموش کرده‌اند! شرح آن در دو آیه بعد است.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

بگو: همان کس که اول بار خلقشان کرد زنده‌شان می‌کند، او به همه‌ی مخلوقات علم دارد. ۷۹

آری همان کس که اول بار از هیچ آفریدتان، دوباره شما را زنده خواهد کرد. بار اول دشوارتر بود یا زنده کردن دوباره‌تان؟! همه‌ی هستی در علم او است. او به همه‌ی مخلوقات احاطه‌ی علمی (وجودی) دارد. پس آفرینش دوباره که از دیدگاه شما محال است، برای او هیچ تفاوتی با آفرینش ابتدایی ندارد.

عبارت هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ بسیار عمیق و حاوی برهان مهمی است. در گذشته چندین بار عرض شد، به همین جهت برای رفع اطلاعات کلام عرض نمی‌گردد. این کلام در آیه‌ی ۸۱ با اندکی تفاوت دوباره بیان می‌گردد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾

همان که از درختی سبز برایتان آتش پدید آورد، تا هرگاه بخواهید آتش بیفروزید. ۸۰

یک نمونه را در هستی بنگرید: آتش؛ آتش از چوب که سبز و زنده است حاصل می‌گردد. تا کنون در همین آتش که هر روز به آن احتیاج دارید فکر کرده‌اید؟! آتش و رطوبت در تعارض آشکار با هم هستند، اما یکی از دیگری پدید می‌آید.

این مثالی است که شاید اگر اهل اندیشه هستید اندکی فکر کنید.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد نمی‌تواند مانند آن را بیافریند؟ آری او بسیار آفریننده‌ی دانا است. ۸۱

این کریمه احتجاج تامّی بر ردّ ادعای مشرکین در آیه‌ی ۷۸ است. ادعای مشرکین این بود: قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ. خداوند در آیه‌ی ۷۹ پاسخ داد: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. حال در این آیه جواب عامّ‌تر و کامل‌تری می‌دهد. در آیه‌ی ۷۹ اشاره به خلقت ابتدایی انسان از ابتدا فرمود، و در این کریمه اشاره‌ی تامّی به خلقت ابتدایی آسمان‌ها و زمین می‌فرماید که انسان را نیز شامل می‌شود.

در يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ اقوال متعددی مطرح شده است، نقل آن‌ها موجب تطویل کلام، و فاقد فایده است. به نظر حقیر چنین می‌آید که مراد از مثل اعاده‌ی انسان‌ها در قیامت باشد. آمدن مثل می‌تواند دو جهت داشته باشد:

اول این‌که عین آن‌ها در دنیا قرار نیست اعاده شود؛ در گذشته عرض شد که با قبول معاد جسمانی دلیلی بر این‌که عین اجسام در قیامت اعاده می‌گردند وجود ندارد. بلکه این کریمه مؤیدی است بر این‌که جسمی به‌سان جسم آن‌ها در دنیا خلق می‌گردد. با پذیرش این مطلب تمامی اشکالات مطروحه درباره‌ی اعاده نیز موضوعاً مرتفع خواهد شد.

دوم این‌که جسم در همین عالم ماده هم ثابت نیست، آنچه ثابت است روح است. بر روح است که می‌توان اطلاق هویت یا شخصیت کرد. جسم بارها و بارها تغییر می‌کند.

فراز پایانی کریمه (هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) نیز مانند فراز انتهایی آیه‌ی ۷۹ است، و نیازمند دقّت و تأمل بسیار است. این جمله جمع‌بندی چند آیه‌ی قبل است. آن به آن خداوند متعال وجود را به موجودات افاضه می‌کند. هر لحظه خلقی دوباره موجودات را دربرمی‌گیرد. چنین نیست که موجودات یک بار خلق شده باشند و به حیاتشان ادامه دهند. سرّ بیان الْخَلَّاقُ همین است. چرا چنین است؟ به این جهت که همه‌ی ماسوی علم الهی هستند. وجود بسیط علی‌الاطلاق خداوند جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد. همه‌ی هستی علم و معلوم او هستند. و گذشت که علم و معلوم با عالم متحدند. تأمل بفرمایید که مطالب بسیاری در این عبارت نهفته است؛ فقط اشاره‌ای برای اهل دقّت بیان گردید.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

وقتی اراده‌اش به چیزی واقع شود، به آن می‌گوید: باش، بی‌درنگ می‌شود. ۸۲

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

منزه است آن‌که ملکوت هر چیز در اختیار او است، و به سوی او بازگردانده می‌شوید. ۸۳

معنای ملکوت از کتاب التحقيق مرحوم مصطفوی:

فإنَّ الملكوت ذو زيادة من الملك مصدرًا كالجبروت من الجبر والرحموت من الرحمة، والرهبوت من الرهبة، والعظمت من العظمة والركبوت من الركب، و تدلّ الزيادة على زيادة في المعنى و عظمة و امتداد وسعة في المفهوم.

این آیات از غرر آیات قرآن کریم است. جمع‌بندی سوره‌ی یس و اوج این سوره نیز می‌باشد. درک ما از خلقت و جریان اتفاقات در عالم بسیار عوامانه است. این درک ناشی از تطبیق امور عالم بر خود است. گمان می‌کنیم خداوند نیز امور هستی را همان‌گونه که ما به انجام می‌رسانیم محقق می‌کند. به همین جهت آیه‌ی ۸۲ را نیز همین‌طور معنا می‌کنیم. ما وقتی می‌خواهیم کار مهمی را انجام دهیم ابتدا آن را تصور می‌کنیم، سپس برنامه‌ریزی و تصمیم جدی می‌گیریم، و بعد انجام می‌دهیم. گمانمان این است که خداوند نیز همین‌طور عمل می‌کند، فقط سرعتش بیشتر است! برای همین آمده است: كُنْ فَيَكُونُ. عجیب‌تر این‌که اکثر تفاسیر نیز همین‌طور معنا کرده‌اند! فقط ممکن است الفاظ تخصصی‌تری به کار برده باشند.

اراده‌ی خداوند با آنچه ما اراده می‌دانیم متفاوت است، آن قدر که می‌توان گفت ارتباطی با هم ندارد. برای درک این مهمّ چاره‌ای جز درک حداقلی وحدت تامّی خداوند نیست. اگر وحدت درک شد، معلوم می‌گردد عالم ظهور او است، هویت و تشخّص مستقل ندارد. بودِ اشیاء (هستی) بودِ او است. آنچه ما می‌پنداریم که هست نمود است نه بود. با این توضیح مختصر روشن است که مراد از امر، حکم نیست؛ بلکه شأن و جایگاه حضرت حقّ است. اراده‌ی او همان ظهور

ماسوی است. قول او ادراکی است که هستی پیدا می‌کند، نه این‌که کلام او باشد. کُنْ فَيَكُونُ نبود فاصله‌ی رتبی میان مظهر و مظهر است؛ نه نفی فاصله‌ی زمانی. دَقْتُ بفرمایید که گریزی از این نحو بیان برای شرح آیه نبود.

هر موجودی دو وجهه دارد: ملک و ملکوت. وجهه‌ای به ظاهر مادی، و وجهه‌ای الهی. چنان‌که در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی اعراف آمد: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**. شرح آیه در سوره‌ی اعراف بیان شد. فراز **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ** اشاره به ملکوت هستی دارد. هر دو وجهه از آن خدا است. ما از آن جهت که نظر و تعلق به ماده داریم از جنبه‌ی ملکوت هستی من جمله خودمان غافلیم. در این آیه از سوره‌ی یس خداوند ما را از جنبه‌ی دیگری آگاه می‌کند. می‌فرماید خداوند از آن‌چه شما می‌پندارید منزّه است. به این دلیل که شما مطابق ذهنیات خود اموری را به خداوند متعال منسوب می‌کنید؛ او از آن‌چه خیال می‌کنید پاک و مبرّا است. اگر می‌خواهید معرفت حقیقی به خداوند پیدا کنید باید نظر از این عالم برکنید، و متوجّه حقیقت خود که همان ملکوت است گردید. آن‌گاه خواهید یافت که هر آن در حال بازگشت به سوی او هستید.

آن‌چه ذیل این آیات بیان گردید به قدر وسع کلمات و دانش بسیار اندک حقیر بود. باید خود را یافت و آن‌گاه اندیشه کرد.

عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ (ع) أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ الْخَلْقِ. قَالَ: فَقَالَ: الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ مِنَ الْفِعْلِ وَأَمَّا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَاِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ لَا يَرَوِي وَلَا يَهُمُّ وَلَا يَتَفَكَّرُ وَهَذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ عَنْهُ وَهِيَ صِفَاتُ الْخَلْقِ فَاِرَادَةُ اللَّهِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ وَلَا هِمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ وَلَا كَيْفَ لِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۲، ص ۵۶۴ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۳۷

صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: «به من از اراده‌ی خدا و اراده‌ی خلق خبر ده». فرمود: «اراده در خلق همان آهنگ درون است، و آن کاری که پس از آن از آن‌ها عیان گردد؛ و اما از طرف خدای تعالی اراده همان پدید آوردن فعل است نه جز آن، زیرا خدا زمینه‌سنجی و توجّه قلبی و اندیشه ندارد، این صفات در او نیست و از صفات خلق است و اراده‌اش همان فعل است و نه جز آن. بدان گوید: «باش» و می‌باشد، بی‌لفظ و نطق به زبان و توجه دل و تفکر؛ و این طرز آفرینش او هم چگونگی ندارد و قابل توصیف نیست چنانچه خود او چگونگی ندارد.